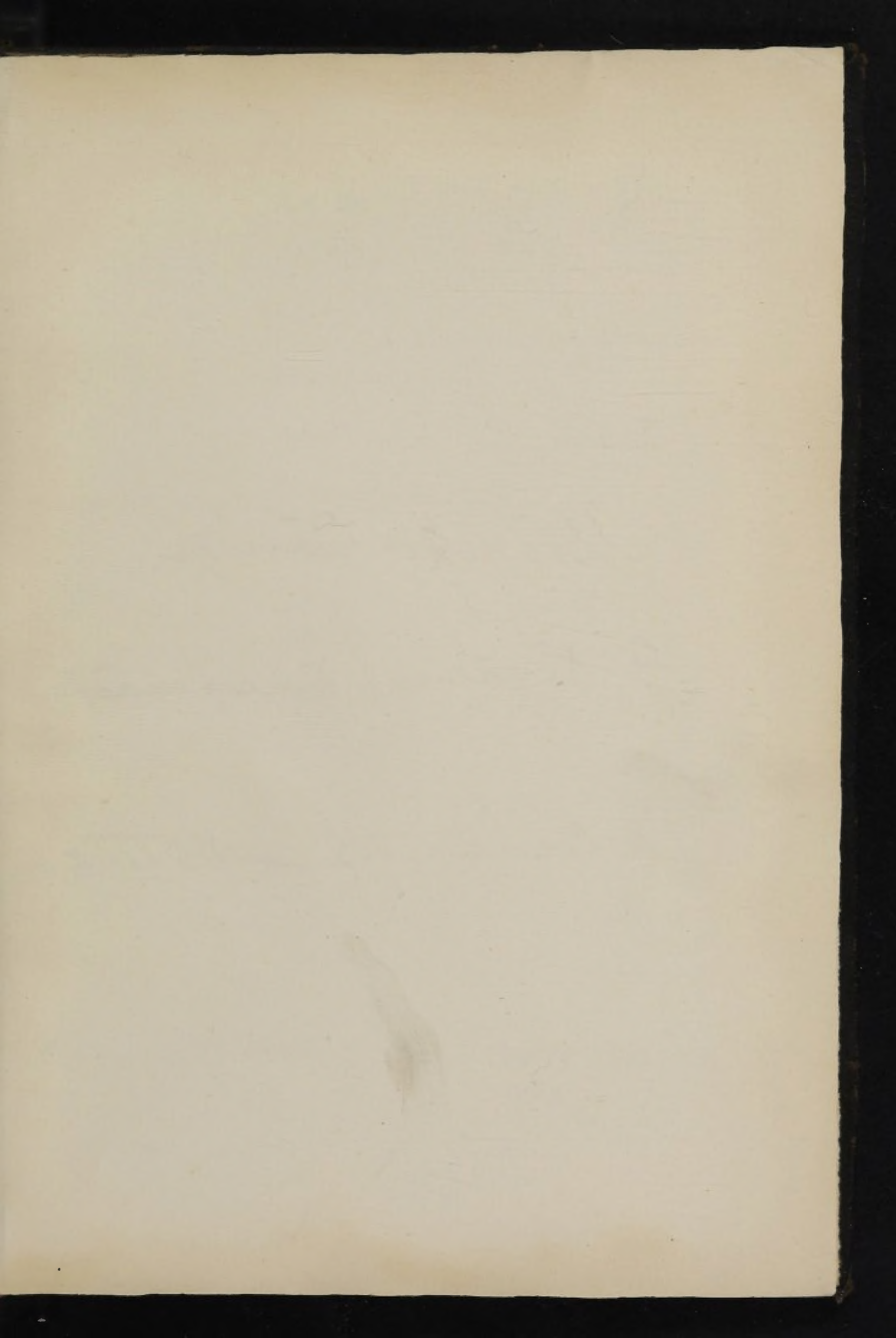
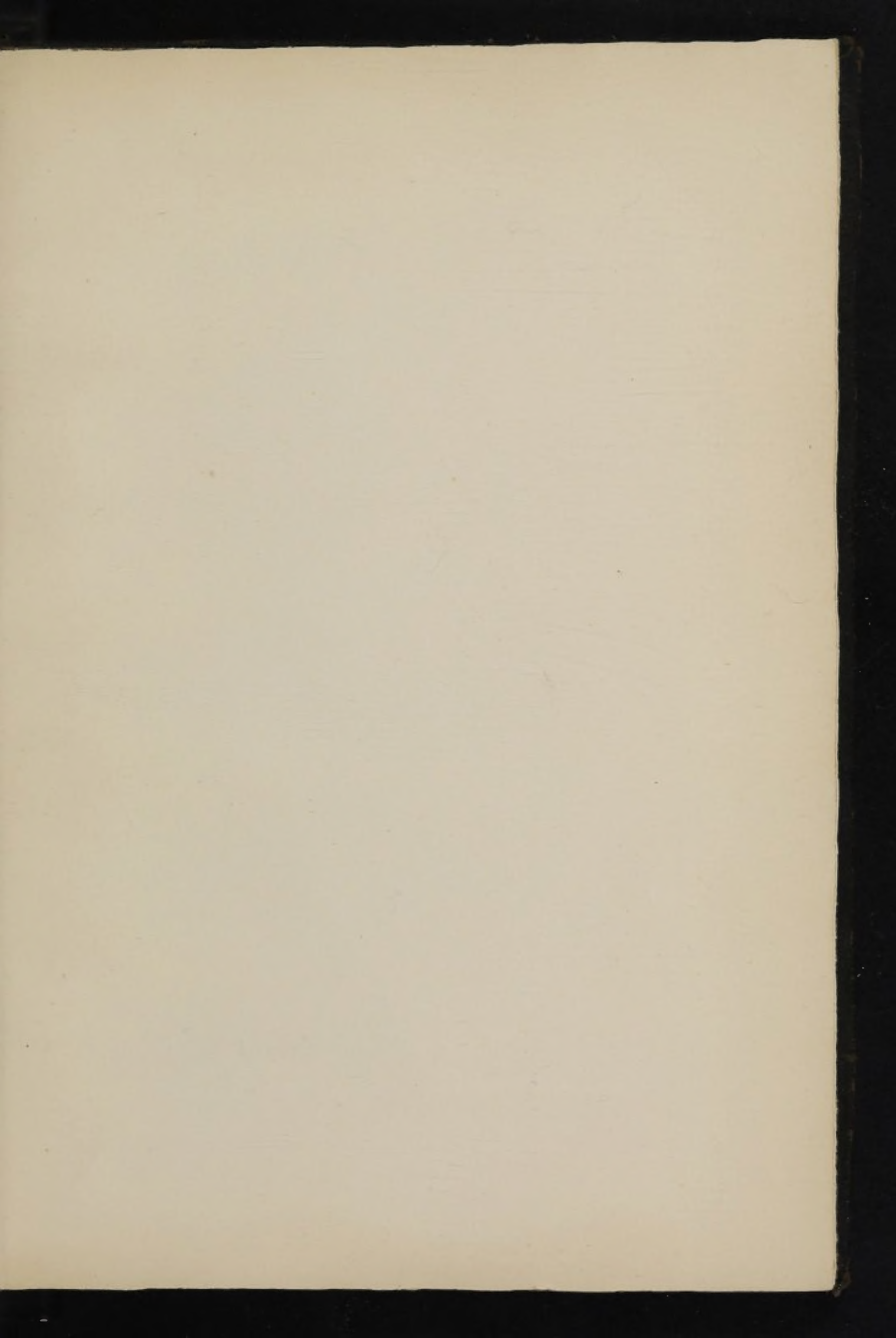
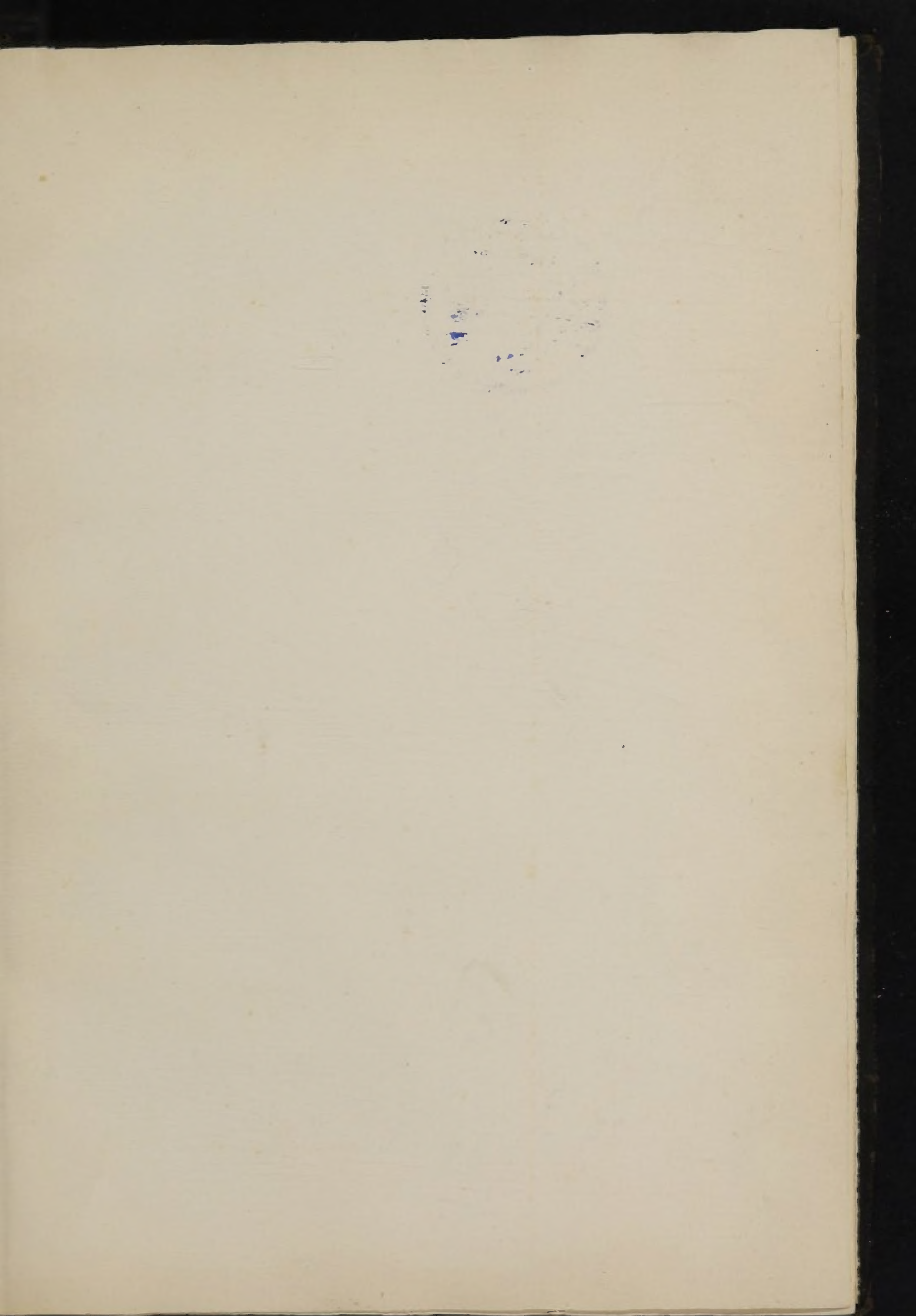
Midmār-i-Dānish,

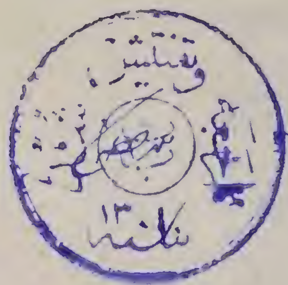
by Niẓāmu'd-dīn Aḥmad,

(in Persian, MS., middle XVIII th. cent.)









هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس خداوند جهانداریرا بلیل و نهار چندانکه خیابان ازل
و ابدرا در نوردد از ساحت عزتش نشان نیابد. و بر حمد و ثنای دبیر این ل
سپهر هر چند که از کمین عالم برآید در وادی معرفتش چون کبک نوآموز سراسیمه
حیرت باشد هیهات هیهات سمند بادپای اندیشه را چه یارا که بمعنای لو هم قلم از
قید امکان جسته مطلق العنان در عرصه وجوب جولان نماید و فارس خیابانهای
فراست در محبوس سلسله حاجت چگونه اشهب کاغذرا از سخن حمد باری حقیقی
بمیدان آداری فرسنگ و تازیانه بهمایه عنان گران عزیمت از این
سو تافته کمیت اشک کلگون بصفحه رخ روان از روی عجز و انکسار بلکه بطریق مباهات
و افتخار بر روی مجلی عرصه فسحت فصاحت مصلّی مسجد اقصی رسالت که تازی براق
برق سیر سبحان الذی اسری محرم نهانخانه راز فاوحی الی
عبده ما اوحی صلی الله علیه و آله المعصومین سیّما قاید الغرّ

المحجلین

المجللین نمود چنانکه میفرماید ما عرفناک حق معرفتک از سلا
اعتراف بنارسایی و قصور توسن سخن بقرارگاه آرمید کار رسید و در امتثال
فرمان لازم الاذعان پادشاه دین پناه خورشید رکاب طغرا انتساب گوهر
عرق جبین نثار جبهه کوشش کرده سبحان الله زهی شهریاری ملک صورت و معنی
که بر رهنمایی اختر سعادت انتظام ظواهر همه پرتو تسخیر بر قلوب و بواطن
می افکند و تخم عدالت بر صفحه زمان نشانیده از مزرع سبز آسمان سنبله مقصود
میدرود و حلقه اطاعت شریعت غرا بگوش جان کشیده گیهان ستان روزگار
بطوق بندگی میکشانند و سجده نیاز معبود بی نیاز عز ناصیه همت نموده
سر افتخار بعرش برین میرساند قصب السبق از گردنکشان ربوده و آیندگان
و ابواب خزاین بر رخ خواهندگان گشوده فروغ زهره و مشتری سعادت
جبینش بخورشید و مه رسیده نشان عطارد و بهرام صولت تمکینش تا بام
کیوان کشیده از هیبت شوکتش رنگ از روی روم و فرنگ رفته و از
غلغله صیتش صدای زنگ گرفته برق تیغش لب یابی جنود هند بوده و نهال
رمحش از آب حیات مخالف سیراب شده همای فلک فرسای اوج معالی
و اقبال شاهبازی بلند پرواز درج جاه و جلالت فارس مضمار شهریاری شهسوار
معرکه تاجداری جهانبانی بسیط ربع مسکون عقده گشای بساط سپهر بوقلمون
فرخنده بخت خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر شیر گیر بزم دلیری ثابت قدم

عزم جهانگیری کیرکشای کارخانهٔ عالم قبلهٔ مقصود طوایف امم بهین نتیجهٔ
امّهات و آبا مهین مرجع سلاطین فرمان گزار کوه وقار آسمان اقتدار مرکز مدار ثوابت
و سیّارات حضرت نیّر اعظم زبدهٔ ازدواج حوّا و آدم حلقه کش گوش قیصر و خاقان
وارث ملک کسری و سکندر خلاصهٔ سلالهٔ سیّد البشر راهنمای طریقهٔ ائمهٔ اثنی عشر
یگانه درگاه سرمدی مقرّب بارگاه ابدی مهبط فیوضات نامتناهی مصدر آثار
ظلّ الهی شعر سپهر کرم خسرو دین و دولت ** فروزنده گوهر ملک و ملت
محیط سخا مرکز عدل و دانش ** مه اختر مطلع آفرینش ** ستاننده تاج
خاقان و قیصر ** برازنده تخت دیهیم و افسر ** فرازنده چتر صاحبقرانی
شه ملک و دین شاه عباس ثانی ** که از صیتش پر آوازه گشته ** بهار جهان از رخش
تازه گشته ** ز اقبال او چشم بد دور بادا ** ز عدلش جهان جمله معمور بادا ** بهار عمر
ابد پیوندش با وایل سیوم پایهٔ طارم عشرات رسیده و غلغلهٔ کوس جهانگیری
از نهم پایهٔ ملکیات گذرانیده با وجود جمعیت اسباب کامرانی از مطاوعت
طبیعت گذشته پیوسته اقتدا بمنهج قویم شرع انور پیغمبر نموده و در مقام اختلاف
مذاهب قدم از مرتبهٔ تقلید فراتر گذاشته پیروی رای روشن علما در عموم
حقایق و معارف که معروض ضمیر اقدس گشته بتقریب کاوش تدقیق بمشرب
عذب تحقیق میرسند و جمیع ممالک و طرف بنظر اکسیر اثر رسید بوسیلهٔ
رخش فلک فرسای همت بلند به پایان میرسانید از انجمله در نوقت خیلی

ابطال

از نجدی نژادان آهوتک تیزگام مجنون وش لیلی خرام با نعام عساکر
منصوره نامزد شده معروض نظر همایون شرف میگشت باین تقریب تأمل
در غرایب صنایع ایزدی که در عموم حیوانات و خصوص لشکر پرپوشان زیبا جلوه
چه مخفی و چه ظاهر است نموده فرمان قضا جریان بنام ابجدخوانان دبستان فهم و خرد
نظام الدین احمد صادر شد که آنچه در باب اسب از آیات و احادیث و خلاصه
اقوال مشعولان این فن آنچه از فرسنامها و کتب معتبره سنجیده میزان قبول باشد
شیرازه التیام بخشد و آن لوای گران بها را برشته تحریر کشیده تحفه محفل فرهنگ
مشکل پسند نوسوانح نامه فرمان معلی سرمه دیده امید گشته غنچه دل گل گل شکفت
و هزاران عقده از پیشانی خاطر گشاده همیان همیان سخن نثار ربط شکرگذاری شده
بمعاضدت توفیق الهی و مساعدت توجه پادشاهی راحله خامه تکاور مقصود
گردید و این رساله شریفه بمضمار دانش موسوم گشت و چون موضوع این فن
از اسباب و آلات عمده جنگ و جهاد است چنانکه قسمت جنود بقسام خمس مقرر شده
این نسخه نفیسه نیز بر مقدمه و سه مرحله که بمنزله قلب و جناحین و خاتمه که بجای
ساقه است اشتمال یافت امید که پسند خاطر ارفع اعلی گشته روزگار فرخنده
آثارش بظهور دولت حضرت صاحب الزمان علیه صنوف الصلوات الملک المنان
بپیوندد و دولت تعالی جاودانی چون سلطنت و شوکت و شادمانی روز بروز
متزاید و متضاعف گردد مه نعل سمند آسمان سیر باد تسخیر جهان

همه در غیرت باب ۱۰ عمر چه بقای این کهن دیر باب ۱۱ آغاز خوش و عاقبت
خیر باب مقدمه در ذکر آغاز آفرینش اسب و باعث رام شدن او و اول
اسبی که میان عرب یافته شد بر ضمایر ارباب الباب پوشیده و مستور نماند
که اگر رایض حکمت ازلی کمند سهولت بر گردن صعاب اسب افکندی بقدم
تدبیر انسان این راه دشوار چگونه سر آمدی و این بار گران چه سان بمنزل
رسیدی هوشیار خردمند بکمال قدرت و نعمت پی میبرد که آدمیزاد ضعیف
نهاد بر حیوانات توانا تسلط و اکثر انواع را از وحشی که بخود رام معهود
انقیاد گشته نیز از فواید ایشان بر نوع بیمانند بشری منت نهاده چنانکه
در مقام امتنان میفرماید وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً
یعنی آفریدیم اسبان و استران و الاغان را از برای آنکه سوار شوید و زینت
بوده باشد و شک نیست که این آیه کریمه دلالت میکند که در روزنامه علم ازلی
که مجال سر گشتنی نیست چنین مقرر شده که منافع وجود این حیوانات بانسان
راجع گردد و چون فایده سواری و تزین ظاهر و عیان است از این جهت
مصرح شده و در تفسیر ثعلبی از سید و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات
روایت شده که چون حضرت حق سبحانه و تعالی اراده آفرینش اسب نمود باد جنوب را
خطاب فرمود که میخواهم از تو خلقی بیافرینم که او را موجب عزت
دوستان خود و ذلت دشمنان و زینت بندگان فرمانبردار گردانم

پس باد

پس باد تند عالی آفرینش کرد حق تعالی قبضهٔ از آن باد گرفت و از آن قبضه
اسپی آفرید و خطاب با اسب کرده فرمود ترا عربی آفریدم و خیر و برکت
از موی کاکل تو بستم تا روز قیامت و غنیمتها را مجموع بر پشت تو قرار دادم
تو اگر یرا با تو بستم هر جا بروی یابی و مهر کردم بر تو دل خداوند ترا
و چنان کردم ترا که بی بال و پر پرواز کنی پس تو جهت طلبیدن هر خیر
و کریمی از هر خیر شایسته باشی و خواهی بود و زود باشد که بر پشت تو
متمکن سازم مردان را که تسبیح گویند مرا و تحمید کنند و تهلیل گویند و شما
اسبان تسبیح گویید هرگاه ایشان تسبیح گویند و تهلیل گویید هرگاه ایشان تهلیل
گویند و تکبیر گویید هرگاه ایشان تکبیر گویند و چون ملائکه صفت اسب را
شنیدند و خلقت آنرا دیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگانیم تسبیح میکنیم ترا
تحمید میکنیم چه چیز مثل این جهت ما آفریدی پس خدای تعالی برای ایشان اسبی چند
آفرید ابلق و گردنهای آنها مثل گردن شتر بود و چون خدای تعالی اسب را
بر زمین فرستاد قدمهای او بر زمین قرار گرفت شیهه کشید
ندای آمد مبارک باشی ای چهارپای خوار میکنم بسبب آواز تو
کافرانرا و شکسته میدارم گردنهای ایشان و پر میسازم گوشهای
ایشانرا و میترسانم دلهای ایشانرا و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع
و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که انّ الخیل کانت وحوشا

فی البلاد العرب بصعد ابراهیم واسمعیل علیهما السلام
علی ابی قبیس فنادیا الا هلا الا هلم فما بقی فرس الا
اعطی بقیاده وامکن من ناصیته یعنی اسبان وحشی بودند
در بلاد عرب هیچکس دست تصرف برایشان نمی‌رسید پس ابراهیم خلیل و اسمعیل
ذبیح علیهم السلام بر ابو قبیس که کوهیست در جانب شرقی مکه معظمه بر آمدند
و آواز دادند که آگاه شوید و رام شوید و بیایید پس نماند اسپی
مگر آنکه دل او اطاعت خود ساده و آگذاشت موی کاکل خود را و مراد او
ازین که عبارت تسلیم و فرمانبرداریست و این حدیث در کافی بنحو مذکور است
و اندک تفاوتی در بعضی الفاظ دارد و از آنجمله بجای ابو قبیس جبل جیاد
آورده و آن نیز کوهیست در حوالی مکه مشرفه و در بعضی از فرسنامها منقوط
رسیده که اسپان در دریا بوده‌اند و تا هفت شرط با ایشان نکنند بیرون نیامدند
اول آنکه جنب و زن سوار نشود دوم بار نکنند سیوم خورشش باز نگیرند
چهارم در جای پاکیزه ببندند پنجم نعل بر دست و پا نبندند ششم موی
یال و دم نبرند هفتم گوش و پیشانی معیوب و زخمدار نکنند در بیان
اول کسی که اسپ عرب یافت و در کتاب اقوال کافیه چنین مذکور است
که طایفه از عربان عمان نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمدند و مسئله
چند از امور دینی خود پرسیدند بعد از آنکه جواب شنیدند و کار آن

ساخته واز آنجا بازگشت نمودند بخدمت آنحضرت آمده معروض داشتند

که بلاد ما بسیار دور است و توشه ما بسیار کم شده امر فرمای تا ما را

آنقدر توشه بدهند که بشهر خود رسیم پس حضرت سلیمان یکی از اسبان خود

بایشان داده فرمود که این توشه شماست هر منزل که فرود آیید یکی از قوم

خود را بر این اسب سوار کنید و نیزه بدست او دهید و خود آتش بیفروزید

هنوز هیمه جمع نکرده خواهید بود که آن مرد شکار صید شما آورد

پس آن قوم بهر منزل که فرود می آمدند بفرموده عمل مینمودند و چون مکرر

تجربه کردند و اعتقاد جازم بقول آنحضرت آورده آن اسب را زاد الراکب

نامیدند یعنی توشه سوار و اول اسبی که میان عرب شد آن بود و باقی اسبان

عرب از آن بهم رسیدند **مرحله اول** در ذکر محامد و مذام و سایر آنچه

تعلق بشناختن اسب دارد و این مرحله بر نه باب مشتمل است **باب اول**

در ذکر آیات قرآن و احادیث که دلالت بر محاسن اسب میکنند قال الله تعالی

سبحانه وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّكُمْ یعنی آماده سازید از برای کافران

آنچه توانید از آلات جنگ که لشکر قوت و توانایی یابد و اسبان بسته که بترسانید

بسبب آن دشمنان خدا و دشمن خود را و مراد کفار است وَآخَرِينَ

مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَ اللهُ يَعْلَمُهُمْ و نیز بترسانید طایفه دیگر از دشمنان

در شماتت ایشان را نمیدیدند و خدا میدید آنرا و مراد منافقین است دشمنی را کبار
دوستی میکنند و در بعضی از روایات آمده شخصی نزد حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله شکوه کرد که سنگ بجانب اوی می اندازند یا آنکه کسی دیده شود
آنحضرت فرمود کسی بحسب در خانه خود بنشیند و بعد از آن این آیه شریفه
تلاوت نمود و فرمود مراد از کافران در شما نمیدانید و خدا میداند فرقه
از جنیان است پس آن مرد بفرموده عمل نمود و سنگ انداختن برطرف شد
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ
لَا تُظْلَمُونَ و هر چیز در راه خدا بدهید خواه قیمت اسلحه و خواه نفقه
اسب تمام میرسد بشما و مظلوم نخواهید شد و در کتاب من لا یحضره الفقیه
از سید و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات در تفسیر آیه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنانکه میدهند
مال خود را شب و روز و نهان و آشکارا پس ایشان راست مزد ایشان
نزد پروردگار ایشان و هیچگونه ترسی نیست ایشان را و ایشان اندوهناک
نمیشوند منقول است که نَزَلَتْ فِي النَّفَقَةِ عَلَى الْخَيْلِ یعنی این آیه
شریفه در باب نفقه دادن باسب واقع شد و این تفسیر اگرچه بحسب ظاهر
منافات دارد با آنچه شیعیان و سنیان نیز از آنحضرت روایت کرده اند

که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه الصلوات والسلام نازل شده
وقتی که مالک چهار درهم بود یکی را روز و یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را
آشکارا تصدق نمود اما دفع منافات چنین کرده‌اند که در قواعد
اصول مقرر شده که هرگاه آیهٔ قرآنی یا حدیثی در مقامی وارد شود
هرچه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک خواهد بود و شک نیست که این
آیه اول در باب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوات والسلام وارد شده
و هر کدام مؤمنی اسبی بقصد ثواب داشته باشد و شب و روز پنهان و هویدا
نفقه بآن اسب دهد و در حکم این آیهٔ شریفه شریک خواهد بود و در بعضی از
روایات بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه آدم علیه السلام را
آفرید و تعلیم اسما نمود یعنی حقیقت هر چیزی را باو فهمانید فرمود از مخلوقات
من چیزی را اختیار کن پس حضرت آدم علیه السلام اسب را برگزید حق تعالی
فرمود اختیار کردی عزت خود و عزت فرزندان خود را مادامیکه باقی
باشند بر روی زمین و در کتاب کافی از گوهر بحر محامد و مفاخر امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که اَلْخَیْرُ کُلُّهُ مَعْقُودٌ فِی نَوَاصِی الْخَیْلِ
اِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی مجموع انواع خیر و انتفاع در موی کاکل اسب
بسته است تا روز قیامت از جهت خیر و برکت در هر چیز یا اخروی
یعنی باعث اجر و ثواب در نشأه آخرت یا دنیوی یعنی موجب التذاذ

درین عالم قسم آخر بر هر وجه میتواند بود نخست بالذات که منفعت جدا
از آن چیز نباشد مانند خورش و پوشش نسبت بماکول و ملبوس و
ادراک و احساس نسبت بمدرک و محسوس دوم بالعرض چون ارباح
تجارات نسبت برأس المال و محصول تولدات نسبت بارضین و مواشی
و هر یک ازین دو بر دو گونه میباشد چه انتفاع یا مستلزم افنای آن عین است
یا با بقای آن نیز میسر است و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات
آن سبب معیشت میشود از جهت که در قسم اول وسیله جهاد و عمل عبادات
میگردد و همچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران مؤمنین بآن صورت
می پذیرد و در سایر اقسام عموم التذاذات حاصل میشود و چون خوردن
گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه صورت و جمال و سرعت حرکت
و انتقال و تسلط بر دشمنان در معارک و خلاصی از مخاوف و مهالک
و مولود خرید و فروخت ساختن و کثرت نتاج کردن و از کثرت
منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب شایع و متعارف
شده و در قرآن مجید در قصه فوت نماز حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام
باین لفظ مذکور است آنجا میفرماید نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوّابٌ
یعنی نیک خوب بنده بود سلیمان در ستوده او رجوع کننده بود بسوی پروردگار خود
اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ از جهت که معروض بود در وقت عصر هنگام

نماز بود در دین و اَلصّافِناتُ الجِیادُ اسبان خوب که در ایستادن
دست و یک پا بر زمین قرار میدادند و از پای دیگر گوشه سم بر زمین
میگذاشتند در حدیث آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه اسبان شد
تا وقت نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فَقالَ اِنّی اَحْبَبْتُ حُبَّ
الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبّی حَتّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ پس گفت بدرستیکه
من برگزیدم دوستی خیر را از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در حجاب
مغرب مخفی شد و مراد از دوستی خیر محبت اسبانست بسبب اشتغال آنها از
نماز غافل شد بعد از آن استدعا از ملائکه نمود گفت رُدّوها عَلَیَّ
باز گردانید آفتاب را بر من فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْناقِ
پس شروع کرد در مسح کردن ساقها و گردنهای آنحضرت و هم یاران او
که باین تقریب نماز ایشان فوت شده و این مسح کردن بجای وضو
ساختن بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق بصیغه جمع
وارد شده باعتبار رکن جماعتست اینست تفسیر این آیه چنانچه از ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده و ممکنست که مراد
از لفظ کلّه در حدیث مذکور جهاد با دشمنان دین باشد که اساس
ایمان بر جمیع عبادات مقدم است و چون در جهاد در هیچ چیز مانند
اسب باعث توانائی و ایمنی از دشمن نمیشود پس اینها تا کل خیرات

سه سهمست و از جهت در قسمت غنایم پیاده را یک سهم میدهند
وسوار را دو سهم یا سه سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها درین مسئله
واگر شخصی دو اسب داشته باشد بجهة هر یک جدا حصه میگیرد و احتمال
دیگر درین مقام آنست که چون اسب موصوفست بمیمنت چنانکه
از روایات دیگر مستفاد میشود و معنی میمنت آنست که در هر ماده
مستلزم نوعی از منفعت باشد پس مجموع خیرات لازم آن خواهد بود
والله اعلم و در کتاب مذکور از حضرت منقولست که تِسْعَةُ اَعْشَارِ
الرِّزْقِ مَعَ صَاحِبِ الدَّابَّةِ یعنی روزی عالم را اگر بده حصه کنند
نه سهم از آن مخصوص صاحبان چهارپایانست و نیز از آنحضرت روایت
کرده که خطاب بیکی از اصحاب فرمود اِشْتَرِ دَابَّةً فَاِنَّ مَنْفَعَتَهَا
لَكَ وَرِزْقَهَا عَلَى اللهِ یعنی خریداری چهارپای بکن که نفع آن
از تو خواهد بود و روزی آن بر خدای تعالی است و باز از آنحضرت
نقل کرده که مِنْ سَعَادَةِ الْمُؤْمِنِ دَابَّةٌ يَرْكَبُهَا فِي حَوَائِجِهِ
وَيَقْضِي عَلَيْهَا حُقُوقَ اِخْوَانِهِ یعنی از جمله سعادتهای مؤمن
آنست که چهارپای داشته باشد که سوار شود او را در کارهای خود
و بر آن حقوق برادران ایمانی خود بگذارد و مراد آنست که در بیماری و آمدن
از سفر و سایر مواضع مقرر بدیدن ایشان رود و در کتاب کافی

و نیز

وتهذیب از آنحضرت روایت شده که مَنِ اشتَرى دابَّةً کانَ لَهُ
ظَهرُها وَعَلَى اللهِ رِزقُها یعنی هرکس خریداری کند چهارپائی پشت آن
از برای او خواهد بود وروزی آن بر خداست ودر کافی وتهذیب
وکتاب من لا یحضره الفقیه از آنحضرت مذکور است که خطاب بشیعیان
فرموده اتَّخِذُوا الدّابَّةَ فَإنَّها زَینٌ وَتُقضى عَلَیها
الحَوائِجُ وَرِزقُها عَلَى اللهِ جَلَّ ذِکرُهُ یعنی بگیرید وپیدا کنید
چهارپا بدرستی که آن زینتی است وکارها بسبب آن ساخته میشود
وروزی آن بر خداست بزرگ باد نام او ودر کتاب من لا یحضره الفقیه
از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا مرویست که مَن رَبَطَ فَرَساً
عَتیقاً مُحِیَت عَنهُ فی کُلِّ یَومٍ ثَلاثُ سَیِّئاتٍ وَکُتِبَت لَهُ إحدى
عَشَرَ حَسَنَةً سَیِّئانِ وَکُتِبَت لَهُ تِسعُ حَسَناتٍ وَمَنِ ارتَبَطَ
هَجیناً مُحِیَت عَنهُ فی کُلِّ یَومٍ وَمَنِ ارتَبَطَ بِرذَوناً یُرِیدُ
بِهِ جَمالاً أو قَضاءَ حاجَةٍ أو دَفعَ عَدُوٍّ مُحِیَت عَنهُ
فی کُلِّ یَومٍ سَیِّئَةٌ واحِدَةٌ وَکُتِبَت لَهُ سِتُّ حَسَناتٍ
یعنی هرکس ببندد که پدر ومادرش عرب باشد محو کرده میشود هر روز از نامه
اعمال او سه بدی ونوشته میشود بجهة او یازده خوبی وهرکس ببندد اسبی همچنین
یعنی پدرش عرب ومادرش یابو باشد محو میشود از دو بدی ونوشته میشود

برای او نه خوبیها و هر کس که ببندد یا بپوشد بقصد زینت یا قضای حاجت
یا دفع دشمن محو میشود هر روز از و یک بدی و نوشته میشود برای او شش خوبیها و این
حدیث تتمه دارد و مشتمل است بر بیان بعضی از علامات خوبی که درین باب می‌باشد
با بعضی از احادیث دیگر مناسب است در جای خود مذکور میشود ان شاء الله تعالی

باب دوم در شناختن سال اسب از دندانها بدانکه بحسب تجربه از روز
پنجم تولد تا نهم شروع در برآمدن دندان میشود و شش زیر و شش بالا
بر می‌آید چهار از آنجمله که در میان واقع است دو از بالا و دو از پایین
در لغت عرب آنها را ثنایا گویند و چهار دیگر واسطات و چهار دیگر
که بر اطراف است رباعیات گویند و در سال اول مجموع دندانهای کوچک با
نرم و سفیدی یا برنگ صدف و در سال دوم مایل بزردی شوند و در اواسط
سال سوم شروع در افتادن ثنایا شده تا آخر همین سال بجای آنها دندانهای
بزرگ برآید و در سال چهارم بهمین عنوان واسطات افتاده عوض برآمد
و در سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندانهایی که افتاده
عوض آنها دندانهای بزرگ مایل بزردی برآمده شده و تا این مرتبه
بسبب کثرت و تواتر تجربه دلالت علامات معلوم شده است اما مراتب
بعد ازین از بعضی کتب این فن چنین مفهوم میشود که چون شش ساله شود
سرهای دندانها سیاه شود و در سال هفتم سیاهی ثنایا برنگ غیر مبدل شود

و در هشتم

ودر هشت سالگی رباعیات وچون ده ساله شود رنگ انگبین از ثنایا متغیر

گم رنگ شود ودر سال یازدهم وسطات جنبان شوند ودر سال دوازدهم

رباعیات ودر سیزده سالگی همچنان باشد وچون چهارده ساله شود دندان بالا

از رباعیات سفید شود ودر سال پانزدهم مجموع رباعیات سفید شود ودر شانزدهم

وهفدهم وسطات وثنایا را به ترتیب رنگ کویه ودر هجده سالگی

تمام دندانها سفید شود ودر سال نوزدهم ثنایا میل برنگ خاکستری کند ودر سال

دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند واز بیست وسه سالگی تا بیست وپنجسالگی تیرگی

دندانها زیاده شود باین ترتیب که اول ثنایا شروع شود وآخر برباعیات رسد

ودر سی سالگی میکرکی وسستی در دندانها پدید آید بهمان ترتیب ودر سی وده سالگی

مجموع دندانها بیفتد واز علف خوردن باز ماند ونادر می باشد که اسب

باین سن برسد ودر باب این علامات اختلاف بسیاری در نسخها بنظر رسیده

آنچه باعتماد نزدیکتر بصحت نوشته شد وظاهرا درین معنی اسبها نیز مختلف

میباشند ودر اکثر اینجا بر اسب حکم جزم نمیتوان کرد واسب دندانی چند غیر این

دو انو دندان میباشد چهار از انجمله از رباعیات آن سوتر هستند نوارج وبعضی

اضراس گویند وچون آنها مضبوط نیست از جهت مذکور نشد وعلامت

قوت وکمال اسب در سال دوازدهم است وچون از آن مرتبه گذشت

شروع در تنزل میکند وچنین مشهور است که اگر اسب خصی کنند

در هر حال باشد لیکن علامات نهائی ماده و نر اینهاش چند نوع متغیر نمیشوند

باب سیوم در ذکر رنگها چون بعضی از آن حقایق رنگهای گوناگون چنانچه تصویر
کرده اند در الوان اسپ دو طرف میباشد یکی سیاهی محض که از آن تیره تر نباشد
دیگر سفیدی بحت که در هیچ شبه از رنگ دیگر نداشته باشد و میان این
دو طرف رنگهای بسیار و مرکب غیر محصور متصور است که بعضی از آنها
در بعضی لغات مسمی باسمی شده اند مانند بنفش و سبز و بعضی را چون نامی
معلوم نیست هنگام تعبیر بچیزی که شبیه باشد نسبت میدهند مانند
عسلی و جوزی و بزعم محرر الحروف اصل رنگها در اسب پنجست سیاه و سرخ
و زرد و کبود و خاکستری و سفید و باقی رنگها باین شش رنگ باز میگردد و یا ازینها
مرکب میباشد چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم میشود اما سیاه که عرب انرا
ادهم گویند انچه در کمال تیرگی باشد و همچنین انچه رنگ فیل و گاو میشی
باشد خوب میدانسته اند مگر بعضی سیاه که سرخی در چشم داشته باشد که در آن
صورت دیوانه و لگد زن و سرکش خواهد بود انچه در حوالی سوراخ بینی
سرخی مایل باشد و شکمش بزردی زند که عرب انرا احوی گویند نیز خوب میدانسته اند
و از رنگهای سرخ انچه مایل بسیاهی باشد و یال و دم آن سیاه باشد
که انرا کمیت گویند از همه رنگها بهتر است و در گرما و سرما و گزیدن
پشه و مگس و زنبور و کیک و گرسنگی و تشنگی و مرض و سختی از همه صبورتر میباشد

دارند

و آن چند قسم است و بعضی بسیاهی مایل و بعضی بسرخی و بعضی صاف و بعضی تیره
و ضابطه در جمیع اقسام آنست که هرگاه یال و دم آن سیاه باشد
کمیت گویند و اگر سرخ رنگین یا مایل بسفیدی باشد اشقر و بهترین رنگهای
اشقر آنست که بگل ارمنی شبیه باشد و اسب اشقر تند و دونده میباشد و صبر
بر گرسنگی و تشنگی ندارند و آنچه از کمیت و اشقر کم رنگ تر باشد مثل سرخی
گلی که گلاب ازان گیرند اگر هیچ شایبه از رنگ دیگر نداشته باشد خوبست
از رنگهای زرد که سمند گویند آنچه بزردی تخم مرغ ماند و گلها بقدر درهم
از اصل بدن کم رنگ تر داشته باشد و آنچه برنگ صندلی و زانو و سم
و یال و دم سیاه باشد و بر پشت از یال تا دم خطی کشیده باشد بسیار خوبست
و اسبی که سبز و سیاه خنگ و کبود نیز گویند و رنگ آن فی الحقیقه مرکب
از سیاهی و سفیدیست بعضی از تارهای موی آن سیاه و بعضی سفید است خوب
میدانند خصوص بعضی از گلهای مایل بسرخی بقدر درهم داشته باشد و کبود
خاکستری که هر تار موی آن خاکستر گونست بدست و این قسم است که آن
جمله اصول خمسه الوان شمرده شد و از اسبان سفید که اشهب گویند بعضی
دهن و پیشانی و دست و پای و چشمها و سم و یال و دم آن سیاه باشد
بسیار خوب و مبارکست و اگر دست و پای و سم آن سفید باشد ضعیف
و سست میباشد و از رنگها آنچه ابرش باشد یعنی نقطهای کوچک مخالف

اصل آن داشته باشند خیلی خوب است و همچنین مدبّر یعنی آنکه بجای
نقطهای کوچک نقطهای بزرگ باشد و ملمّع یعنی آنکه بجای این نقطها
گلهای بزرگ باشد مثل پلنگ بد است و همچنین ابلق و چنین
مشهور است که اسب نجیب عیب‌دار ملمّع و ابلق نمی‌باشد اما خلاصهٔ
الوان و غرایب جمیعه هر یک از رنگهای مذکور تمام اثبات کرده اند
و هر قسمی را نامی قرار داده اند و چون در خوبی و بدی فرقی خیلی دیگر نکرده اند
ازین جهت مذکور نشد و مؤلف کتاب اقوال الکافیه نقل کرده که شیبان ابن
عبد العزیز بعد از آنکه با مروان حمار جنگ و جدال بسیار نمود و اکثر لشکر
او کشته شد قرار بر فرار کرد و لشکر مروان از پی او میرفتند در تنهای کرکان
غلام خود سوال فرمود ببین از لشکر مروان کسی جدا شده و بما نزدیک رسیده
یا نه غلام گفت مردی بر اسپ سفید سوار از لشکر پیش افتاده و بما نزدیک شده
شیبان متوجه آفتاب شد و غلام را گفت با آفتاب اسب سفید تاب مقابله
آفتاب ندارد و بعد از ساعتی باز غلام را فرمود ملاحظه کن غلام بعد از
ملاحظه گفت شخصی بر اسب سیاه سوار است و از همه لشکر بما نزدیکتر شده
فرمود میان گل و زمین سست بران که اسب سیاه در گل توانایی ندارد
و بعد از ساعتی باز از غلام پرسید گفت سواری بر اسب اشقر میرسد
فرمود میان سنگستان و زمین صلب بران که اشقر سست می باشد

بعد از

بعد از لحظهٔ باز پرسید غلام گفت سواری بر کمیت نزدیک رسیده
و بحسب اتفاق آن غلام بر کمیت سوار بود و چون شعبان میدانست
که گریختن از کمیت میسر نیست و بهیچگونه عاجز نمیشود اسپ خود بغلام
داد و اسپ او را گرفته سوار شد و بسوی دشمن بازگشته آنمرد را
بقتل رسانید و باز شروع در گریز کرد تا هنگامی که از بیم دشمن
نجات یافت **باب چهارم** در ذکر غره و تحجیل و سایر علامات که از اختلاف
الوان یافت شود هر اسپی که یکرنگ و بی‌نشان باشد انرا بهیم و مصمت گویند
و سفیدی که بر سر بینی یا لب بالا باشد آنرا رثمه و اسپ را ارثم گویند و سفیدی
پیشانی اگر بقدر درهم یا کوچکتر باشد انرا قرحه و اسپ را اقرح گویند
و اگر بزرگتر باشد آنرا غره و اسپ را اغر گویند و اگر تا بینی رسیده باشد
انرا غرهٔ سائله گویند و سفیدی که بر چهار پای یا بر سه یا دو پای یا یکپای
باشد انرا تحجیل و اسپ را محجل گویند و چون ذکر بعضی از علامات در احادیث
وارد شده مناسب چنانست که اولا بشرح آن احادیث پرداخته شود
بعد از آن اقوال علمای سلف مذکور گردد و در کتاب من لا یحضره الفقیه
از سید و سرور کاینات علیه و آله صنوف الصلوات التحیات منقول است که
اَلْخَیْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِیهَا الْخَیْرُ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وَالْمُنْفِقُ
عَلَیْهَا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ کَالْبَاسِطِ یَدَهُ بِالصَّدَقَةِ وَلَا یَقْبِضُهَا

فَاِذا اُعدت شَيئًا مِنها فاعده اَقرح اَرثم مُحجّل الثّلثه

طَلق اليمين كُميتا ثم اغر تسلم وتغنم يعني خير و بركت در كاكلهاي

اسپ ابلق است تا روز قيامت و كسي كه نفقه دهد اسپان را در راه خدا

مانند كسي است كه دست بصدقه دراز كرده باشد و هرگز دست از آن

نه بندد پس اگر خواهي اسپي براي خود مهيا سازي آماده كن آنچه اقرح

ارثم و محجل الثلثه و مطلق اليمين كميت باشد يعني آنچه پيشاني و سر بيني

و دو پاي و دست چپ آن سفيد باشد و دست راستش بهمان رنگ اصلي

كميت باشد بعد از بيان علامات ميفرمايد اغر يعني بعد ازين مرتبه مرتبه

اسپيست كه غره داشته باشد باز ميفرمايد تسلم و تغنم يعني اگر با اين اوصاف

و علامات اسپي داشته باشي سالم خواهي بود و غنيمت خواهي برد و در كتاب

مذكور از صدر نشين مسند ارتضي يعني حضرت امام رضا عليه التحيه و الثنا

روايت شده فرموده اَهدى اَمير المؤمنين عليه السّلام الى

رَسُول الله صلّى الله عليه و آله وسلّم اَربعة افراس من اليمن

واتاه فقال يا رسول الله اهديت لك اربعة افراس

قال صِفها فقال هي الوان مختلفة قال فيها وضح قال

نعم فيها اشقر به وضح قال فامسكه علي قال وفيها

كميتان اوضحان فقال اعطهما ابنيك قال والرابع

ادهم

أَدْهَمُ بَهِيمٌ قَالَ بِعْهُ وَاسْتَعِنْ بِهِ نَفَقَةً لِعِيَالِكَ إِنَّمَا

يُمْنُ الْخَيْلِ فِي ذَوَاتِ الْأَوْضَاحِ يعني هديه آورد امير المؤمنين

عليه السلام بسوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چهار اسب از شهر

یمن پس بخدمت حضرت آمد و گفت ای فرستاده خداوند هدیه آورده‌ام

از برای شما چهار اسب حضرت فرمود ذکر کن اوصاف آنها را گفت

رنگهای مختلف دارند پرسید آیا در آن میان اسب اوضح هست یعنی آنچه

سفیدی بر دست و پای و پیشانی داشته باشد امیر المؤمنین علیه السلام

جواب گفت آری یکی از آنها اشقر اوضح است آنحضرت فرمود آنرا که

من نگاه دارم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کمیت اوضح نیز هست

فرمود آنها را بفرزندان خود یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ببخش گفت چهارم ادهم بهیم است یعنی سیاه یکرنگ فرمود

آنرا بفروش و قیمت آنرا نفقه عیال خود کن بدرستی که میمنت و مبارکی

منحصر است در آنها که اوضح باشد و این حدیث نیز در کافی مذکور است

بااندک تفاوتی و تتمه نیز از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده

بعد از نقل این حدیث فرمود كَرِهْنَا الْبُهْمَ مِنَ الدَّوَابِّ كُلِّهَا

إِلَّا الْحِمَارَ وَالْبَغْلَ وَكَرِهْتُ شِيَةَ الْأَوْضَاحِ فِي الْحِمَارِ

وَالْبَغْلِ إِلَّا لَوْنَ وَكَرِهْتُ الْقُرْحَ فِي الْبَغْلِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بِهِ

غُرَّةٌ سَائِلَةٌ وَلَا أَشْهَبَ عَلَى حَالٍ یعنی مکروه و ناخوشست نزد ما
آنچه کرکنک باشد از چهار پایان مگر الاغ و اشتر و من ناخوش میدارم زنان
سفیدی سیدر الاغ و اشتر مگر کرکنک و همچنین ناخوش میدارم سفیدی پیشانی را
در اشتر اگر تا سر بینی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد خواهان اوییم و نیز در کتاب
من لا یحضره الفقیه از امام معصوم مرویست که مَنْ أَرْتَبَطَ فَرَسًا أَشْقَرَ
أَغَرَّ أَوْ أَقْرَحَ فَإِنْ كَانَ أَغَرَّ سَائِلَ الْغُرَّةِ بِهِ وَضَحٌ فِي قَوَائِمِهِ
فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَلَمْ يَدْخُلْ بَيْتَهُ فَقْرٌ مَا دَامَ ذَلِكَ الْفَرَسُ
فِيهِ وَمَا دَامَ فِي مِلْكِ صَاحِبِهِ لَمْ يَدْخُلْ بَيْتَهُ حَيْفٌ یعنی هر کس
به بندد اسپی اشقر صاحب قرحه یا غره پس اگر غره سایله داشته باشد و سفیدی
در دست و پای آن باشد دوست میدارم آنرا و داخل خانه او نمیشود فقر
و احتیاج تا آن اسب درآن خانه باشد و تا مالک آن اسب باشد ظلم داخل
خانه او نمیشود و این حدیث تتمه حدیثیست که در باب اول مذکور شد
و نیز در کتاب مذکور از آنحضرت منقولست که مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ
أَوْ مَنْزِلِ غَيْرِ مَنْزِلِهِ فِي أَوَّلِ الْغَدَاةِ فَلَقِيَ فَرَسًا أَشْقَرَ بِهِ
أَوْضَاحٌ بُورِكَ لَهُ فِي يَوْمِهِ وَإِنْ كَانَتْ بِهِ غُرَّةٌ سَائِلَةٌ
فَهُوَ الْعَيْشُ وَلَمْ يَلْقَ فِي يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَّا سُرُورًا وَقَضَى اللَّهُ
حَاجَتَهُ یعنی هر کس از خانه خود یا خانه دیگر غیر خانه خود بیرون رود

در اول روز

در اوّل روز و برخورد بر اسبی اشقر که سفیدی در پیشانی یا دست و پای
آن اسب باشد مبارکست برای او آن روز و اگر آن اسب غرّه داشته باشد
تمام عیش و شادمانی هست و نمی بیند آنروز مگر خوشحالی و بر می آرد
خدای تعالی حاجت او را اینست آنچه از احادیث مستفاد شد و از کتب
این فن چنین معلوم میشود که قرحه و غرّه و تحجیل میمون و مبارک است
و خصوص اسب سیاه چهار دست و پا سفید که پیشانی و لب بالای آن
سفید باشد و دست راست برنگ بدن که آنرا مطلق الیمین گویند
از هر رنگ که باشد بسیار مبارکست و اگر یکدست یا هر دو دست سفید باشد
و پاها سفید نباشد آنرا اعصم میخوانند و بد میدانند امّا در صورتی که دست
آن سفید اگر پیشانی سفید باشد خندانی بدنمی باشد و اعصم میگویند و اگر
یکپای سفید باشد آنرا ارجل گویند و بد دانند خصوص اگر پای راست باشد
امّا اگر با اینحالت پیشانی سفید باشد خوب میدانند و در اشعار عربی
مدح آن هست و اگر یکدست و یکپای بر خلاف یکدیگر سفید باشد یعنی یکی از راست
و یکی از چپ می دانند آنرا اشکال و اسب مشکول میگویند و در تفسیر شکال
بعضی یکی از چهار دست و پای مطلق و باقی محجّل و بعضی یکی از انها محجّل
و باقی مطلق گفته اند و آنچه اوّل مذکور شد اصحّ است و بعضی گفته اند اگر اسب مشکول
سفیدی در پیشانی داشته باشد مکروه نیست و اسبی که در سفیدی موی چند

سیاه داشته باشد که آنرا غره یا قرحه شهبا گویند و همچنین اگر بعوض غره
خطی سفید از چشم تا چشم کشیده باشد یا در سفیدی غره خطی سیاه باشد که میان
بیرون نداشته باشد این هر سه قسم را بد میدانند و اسب چشم کبود خصوصاً
یک چشمش کبود باشد که آنرا اخیف گویند بد است و همچنین اسبی که بر زبانش
خطی چند سیاه یا در اندرون دهان یا بر خصیه یا در سفیدی چشم نقطهای
سیاه و یا در سیاهی چشم نقطهای سفید یا بر خصیه موهای سیاه حلقه باشد
و همچنین اگر بعضی از تارهای موی دمش سفید و باقی برنگ دیگر باشد
بد میدانند و بعضی گفته‌اند اعصم اگر دستش سفید باشد بد است و الا چندانی
مکروه نیست و اسبی که بر سینه اش بقدر یک شبر یا کمتر یا بیشتر خطی سفید باشد
مبارکست **باب پنجم** در ذکر آنچه تعلق بهیأت اعضا دارد گوش
اسب میباید درست و شد چون گوش آهو و بقدر بلند و از یکدیگر دور
و تنگ سوراخ باشد و اندرونش پر موی نباشد و سرش بطرف راست
و چپ مایل و جنبش سست بمرتبه که مایل بافتادن شود نباشد و بلندی
استخوان میانه دو گوش که محل رستن موی کاکلست از همه یکسان
در باید و یکی نزدیکتر نباشد و موی کاکل بلند و پیشانی بی گوشت
و چون پیشانی شیر و گاو پهن و در فرو رفتگی که در استخوان بالای
چشم است تنگ و پر باید و بر آمدگی بالای چشم تا که بلند نباید و چشم هر چند

سیاه

سیاه و صاف باشد مانند چشم آهو بهتر است و در وقت نگاه کردن
باید نظر را بلند و چشم را کشاده دارد و تند نگاه کند و اگر بعد از تعب
و ماندگی بسیار چشم سست و نظر را افتاده داشته باشد یا یک چشم
نگاه کند و روی سوی جانب آن چشم مایل دارد چندان عیب نیست و پلک
چشم رقیق و تنگ باید و اگر غلیظ باشد بمرتبه که هنگام چشم بستن دشوار
بیکدیگر رسد عیبی عظیم است و باید که نور نظرش ضعیف نباشد و شبکور
نباشد و استخوان بینی راست و پر گوشت باید و بهیچ وجه برآمدگی و فرو
رفتگی نداشته و سوراخهای بینی هرچند کشاده و نزدیک بیکدیگر باشد
بهتر است و لبها باریک و بلند و دهان فراخ و موضع برآمدن
دندانهای آخرین یعنی اضراس قوی و بهم باید و میان لب و ثنایا هرچند دورتر
و صفحه رو کشیده تر باشد بهتر است و مجموع سر و روی کم گوشت و باریک و پوست
و بلند و افراخته و فرجه میان دو استخوان زیر گلو فراخ باید چنانکه در آن انگشت
سراسر گذرد و اگر گردن جایی که بسر پیوسته است که عرب آنرا افانی گوید
بلند باید که اگر آنجا بلند باشد تمام گردن بلند خواهد بود و گردن هر چند
بلند تر است بهتر است و موی یال نیز بلند باید و در گوشت یال رگی که بر دو طرف
گردن می باشد آنجا که موهای ضعیف یال بر آمده هرچند قوی تر باشد بهتر و دلالت
بر قوت کردن میکند و گردن بقدر بهم باید نه پهن و آسیب گردنش کوتاه

و کمر باشد معیوب است بر مجموع کمون از پشت افراخته‌تر و بلندتر و میانش
از طرفین برآمده‌تر باید و اگر اصل کمون یا میانش افتاده باشد
مذموم است و برآمدگی که در آخر یال است بلند و از شانه هر دو شانه بهمین
و پشت کوتاه و پر گوشت و افتاده و سخت باید چنانکه اگر دست زنند لب ندارد
نلرزد و کفل با پشت پیوسته و در مادیان کوتاه و در اسب نر بلند باید و ران
و کفل پهن و پر گوشت چنانکه رانها از یکدیگر دور باشد و دو طرف کفل یکسان
بمرتبه که هیچ یک برآمده‌تر از دیگری نباشد و استخوان دم راست و کوتاه و موی
آن بلند باید و مکروه است که دم سوی یک طرف مایل دارد و علت این عادت
می‌باشد و همچنین مکروه است که دم از کفل بیرون آمده‌تر باشد و این در اصل
خلقت می‌باشد و زیر کمون آنجا که سینه بند گذارند پهن و اصل سینه نیز
پهن و گشاده و پر باید و دو گوشت پاره که از دو طرف سینه بر می‌آید
هر چند بیرون آمده‌تر باشند بهتر است و برآمدگی هر دو یکسان باید و استخوان
پهلو قوی و بیکدیگر پیوسته و شکم کشیده و کشیده باید و دو خصیه مثل
یکدیگر باید ولیکن بزرگ و آویخته نباشد و اگر یکی بزرگتر از دیگری
یا در اصل یک خصیه داشته باشد معیوب خواهد بود و ذکر بلند و ناخوش مکروه است
و استخوان بازو درمیان شانه و ساعد است کوتاه و استخوان ساعد
که پایین‌تر است زبازو و ذراع نیز گویند قوی و بلند و پر گوشت چون

ذراع سک تازی باید و باریکی میانش استخوان ذراعست کوتاه و استخوان ساق
پا نیز کوتاه و سکونت و باریکی میانش بلند و همچنین استخوان بالای ساق
بلند باید و همچنین گفته اند و وسط ساق پا را اگر از پیش ملاحظه کنند
باریک باشد و اگر از پهلو به بینند پهن نماید و اگر از عقب نظر کنند
متوسط نماید و زانوها در بزرگی و کوچکی نیک و موی آخر ساق سیاه و نرم
و خردکان دست و پاچه را اعراب رسغ و ترکان بخاولی
گویند قوی و کوتاه باید و سست نباشد چنانکه سم گاهی بطرف راست و گاهی
بجانب چپ مایل شود و این عیب در پاهای پیش از دست می باشد
و نیز باید راست بر سم نباشد بلکه بقدر خمیدگی داشته باشد و این را سمج
در پا چندان عیب نیست و سم پهن و سیاه و میانش تهی باید و سرش
بطرف راست یا چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند و عقبش تنگ باشد
مذموم است و از نوشیروان منقول است که گفته بهترین اسبان آنست
که سه عضوش دراز و سه کوتاه و سه عریض و سه غلیظ و سه وسیع
و سه صافی و سه سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش و گردن و راه بهمت
و سه عضو کوتاه استخوان دم و خردکان و پشت است و سه عضو پهن
پیشانی و سینه و کفل و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب دست
و پای و رانهاست و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر گردن و شکم

و سه عضو میانی موی بال و پوست کفل و اصل سم است و سه عضو سیاه
چشم و لب و سم است **باب ششم** در اتمام آنچه متعلق است باندام
و دیگر علامات نجابت و شدی هرگونه اسبی که قابلیت تربیت دارد
مگر آنچه مهره چشم و بینی بندانسته باشد و آن حرکت نه است در دست
و بازوها از طرف اندرون و حرکت نه است و در پای نزدیک
زانو نیز از طرف اندرون مانند چرمی که آتش دیده باشد سخت و بهم پیوسته
و از کتب این فن چنین معلوم میشود که این نشانها اثر چشم و بینی است
از آنجهت که وقتی که در شکم مادر است سر خود را در زیر شکم خود میدارد
چنانکه چشمها در میان دستها و بینی در میان پاها واقع میشود و بدین سبب
این نشانها بهم میرسد پس اگر این علامتها چنانکه مذکور شد نباشد
معلوم میشود که در شکم مادر بر حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست اما
در کتاب من لا یحضره الفقیه از حماد بن عیسی منقول است که گفت از منبع حقایق
و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چرا اسبان را در دستها و پاها چهار
حرکت نه میباشد گفت بشکل داغ آنحضرت فرمودند این موضع سوراخهای بینی است
وقتی که در شکم مادر بچه و این حدیث تکذیب سخن سابق میکند و بنظر عقل
هم نمینماید که هنگامی که چشمها در میان دست باشد بینی میان پاها رسد
و بالجمله علت حدوث آن هرچه باشد از دلایل نجابت است و اسب اصیل

که خالی ازین نشانها باشد معیوب و مذموم میدانند و چنین گفته اند
که دو استخوان که بر دو طرف زانوی دست است با یکدیگر موازنه باید که هموار
اگر آنکه زیر زانوست بلندتر باشد از آنکه بالای زانوست آن اسب
البته تند و دونده خواهد بود و در باب خلاف این یعنی آنچه بالای زانوست
بلندتر از زیرین باید و این صورت اگرچه نادر و کم یافت و خوشنما نیست
بلکه اگر عکس این باشد بنظر خوشتر آید اما از جمله علامات تندی و دوندگی شمرده اند
دیگر از علامات نجابت آنست که بلندی که از میان هر دو سوراخ بینی تا میان
هر دو چشم میباشد با استخوان دو دستخوان دو از آن بلندتر نباشد و اهل هند
درین باب اهتمام تمام دارند و این نشان خوب در خود بسیار میدانند دیگر از علامات
آنکه بلندی کیون یعنی از محل رستن موی کاکل سر تا دوش که آخر یال است میباید
باشد با مجموع پشت و کفل که اول آن سر دوش و آخرش محل فرو رفتگی دم است
و در وسعت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار نموده اند که در دویدن از ریختن نفس
زدن عاجز نشود و گاه باشد که اسب تمام خلقت خوش صورت بدین علت
بینی شکافند و بدین هیات کنند و در وقت دویدن باید که دست
بلند کند چنانچه بموضع گذشتن سنگ نشود اما بشرط که سم آن مقدار
بلند نشود بلکه آویخته باشد و چنین منقولست که عبدالرحمن ابن الحکم
و قره حاکم کوفه یک هزار اسب در معرض دوانیدن آورد و این اقصر

سؤال کرده از این هزار اسب که لم یک سبقت میگیرد است با مادیانی
کرد گفت این اسب بر همه پیشی میگیرد اما همان لحظه خواهد مرد و بعد از
آنکه اسبان را دوانیدند همان مادیان از همه بگذشت و همان لحظه بمرد
و از این آن قیصر پرسیدند که چه سبب حکم کردی این مادیان از همه بگذشت
گفت دیدم که در رفتار یک ساله بلند میکرد و دیگر را میکشید و مجموع
دست و پای راست و همچنین دست و پای چپ بسرعت حرکت میداد
و دست را بطریق بر میداشت و بموضع گذشتن سنگ نو یک میشد و این نشانها
علامت جلدی و شدت است پس پرسیدند که چون دانستی که خواهد مرد گفت
سوراخ بینی اش تنگ بود و در نفس تنوان عاجز بود باب هفتم در دایره
و سایر علامات هر یکی که در موی بهم رسد باعتبار شباهت و افراد آنرا
دایره گویند و دایره در چهار موضع باتفاق شوم و مذموم است
اول میان سینه دوم سرکش با جوالان آن سیوم در طرف چپ ران از
و راست که تهی گاه باشد چهارم میان پیشانی و چنین گفته اند اگر
در میان پیشانی یکدایره باشد خوبست اما اگر دو دایره باشد بدست
و دیگر دایره که در سب... باشد بعضی مکروه نمیدانسته اند و طایفه از متاخرین
گفته اند که بر دو استخوان که از طرف راست و چپ زیر گوش برآمده
باشد بدست و بر بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر دو دایره باشد بسیار خوب

و اگر برا

واگر یکدایره باشد و یا اصلا در آن موضع دایره نباشد بد بخت و خیانت
ه اسب یکچشم یا پیچشم باشد واگر در عرض گردن دایره باشد چنین گفته اند
ه اگر بدوش نزدیکست مکروهست واگر بسر و یا سینه نزدیکتر خوبست و در زیر
گردن بر اطراف سینه اگر دو دایره باشد مبارکست و بر پهلوی آنجا که پاهای
سوار است دایره مکروهست خصوص جانب راست و بر ذراع از طرف بیرون
یا اندرون اگر دایره باشد بعضی مکروه دانسته اند و اسب وقتی که ایستاده است
اگر سر بجانب راست یا چپ حرکت دهد بد میدانند و اسبی که سر بجانب گردن
یا سینه چون مرغ با دلم فرو ریختگی داشته باشد مبارکست و از اهل هند
منقولست که دایره زیر موی کاکل را خوب میدانند و همچنین اگر لب بالا دایره
نزدیک یکدیگر خوب میدانند و اسبی که بر روی و سینه اصلا دایره نداشته باشد
بد میدانند و همچنین دایره ذراعیه و دایره زیر گوش را بد میدانند
اگر در زیر چشم یا زیر زانوی دست و پای از طرف اندرون یا بر لب
زیرین دایره باشد مکروه میدانند و دندان بلندی که از لب بلندتر باشد
یا آنکه یک دندانش از سایر دندانها بلندتر باشد و همچنین اسبی که سر را بعجله
دست بر زمین زند بد میدانند و همچنین زیر گوش را بد میدانند
واگر دست و پای از طرف اندرون باشد مکروه میدانند و بعضی علامات
دیگر کمال دانند و خوب میدانند و دعوی میکنند که اگر اسب متصف بآن

علامات داشته باشد هرگز بیمار نمیشود و پیر نمیگردد و نمیمیرد و از این مقوله
سخنان دارند که هیچ عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی غریب درین
مقام منقولست که طایفه از اهل هند بموسم آمده و شد کشتی در عدن بهجه آمدند
و شخصی اسپی سیاه در معرض فروخت داشته معلوم هندیان آن اسپ دیدند بغایت
تمام بخریدن نمودند و بسیاری بر قیمتش افزودند و بسعی تمام خریدند شخصی
از ایشان سوال کرد که این اسپ چه خوبی دارد گفتند هرکه پادشاه این اسپ
علامات داشته باشد صد سال عمر میکند و هرگز پیر و غمناک و بیمار نمیشود
و بعد از آنکه جانب هند روانه شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کسی
بمژده فرستادند و از جانب او نیز احکام و نوشتها مشتمل بر سفارش
و خدمتگاری آن اسپ میرسید تا هنگامی هم بدر خانه پادشاه رسیدند
و او را خبردار کردند از غایت خرمی و خوشنودی با حضار مجلس باستقبال
شتافت و چون بدر خانه رسید با رفقا بان اسپ سگ کوبی متوجه ملاحظه
یکان یکان از اعضایش شد و قدری بعقب آمد که کفل را ببیند این اسپ
لگدی بر سینه پادشاه زده و همان لحظه رشته حیاتش از شیرازه التیام
نفس و بدنش گسیخته شد و آن خرمی بسوگواری مبدل گشت و این مبلغ
شبهه است بر آنکه محض گمان و توهم این قسم اعتقاد داشت نباید داشت
و به دلیل عقلی و یا حجت شرعی فریفته سخن غور ااین نباید شد و جز

[illegible]

خدای عالم را سجده نباید کرد **باب هشتم** در بیان اقسام اسبها و خواص
هر یک بدانکه بهترین اقسام اسب آنست که پدر و مادرش عربی الاصل و اصیل
طوایف عرب چندانند با یکدیگر تفاوت دارند و از همه بهتر اسب جماعتی
که در حوالی کوهستان و زمین صلب نشیمن داشته باشند از جهت آنکه دست و
پای که از آغاز تولد به سنگلاخ و زمینهای سخت عادت میکند و مشقت
ریاضت برده است و این قسم را عربی خالص باید عتیق گویند در جریدن
از همه اسبان پیش است و در اقسام جنگ و بازی که محتاج به کرکهای مختلف باشد
اطاعت و فرمانبرداری بیشتر از سایر مراکب مینماید و شکل و جمالش از همه
اسبان خوشتر و حلوتر است و در طلب هر گونه خواهش و کرتهای از هر قسم
ملکر و سایر مراکب بکوشش نرسد اما چون نازک میباشد و اگر در
صحراهای هموار و زمینهای نرم نشو و نما یافته بر زحمتها و سختیها چندان
صبر ندارد و در جریدن نیز چون رهوار جای میرود زود عاجز میشود
بخلاف اسبان ترکی که بعربی برخوران گویند چون در اصل خلقت کوتاه خانه
و کوچک جثه و درشت استخوان میباشند در نمایش و تندی و پیچ و خم جنگ
با اسب تازی نمیرسد اما تاب ریاضت و صبر بر زحمت بیشتر دارند و چون
مولد و منشأ و موطن ایشان اکثر کوهستان و زمینهای صلب است از
آغاز تولد دست و پای ایشان به سنگ خو گرفته سم و استخوان ایشان کمال صلابت دارد

و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکستان بسیار و در عرب
کمتر است از جهت آنکه حمل مادیان در وقت ازدواج اکثر در کوه و دشت و بیشه و آب
و سبزه و این امور رنگارنگ در نظر دارند نطفه نیز به الوان مختلف
صورت می پذیرد و اگر همین ریگ روان و صحرای هموار بیابان در انعقاد
نطفه جز یک صورت نمی بیند و گفته اند اگر کسی رغبت به تحصیل ابلق
یا ملمع یا محجّل داشته باشد باید که در وقت ازدواج جامه یا چیزی رنگارنگ
بهیا نماید که به سبب آن القا باشد بطریقی که خواهد در نظر بهائم الو
ه انتعی و سیله اختلاف الوان کثیره میشود و در ترکستان اکثر راهوار
و بر سبیل ندرت بعضی ابلق و ... می شوند چنانکه نقل کرده اند یابوی در ترکستان
و دیگر و زنو فرسنگ تاخت که اما تشبیه کنند و کاهل ... و عرب مطلق
مرکب را کنند و خصوص یابو را کودن میگویند و آدم کم شعور را باعتبار
تشبیه به یابو کودن میگویند و قسم سوم از اسب آنست که پدرش عربی
و مادرش کودن باشد و اینها را هجین گویند و قسم دیگر که عکس این باشد یعنی پدر
کودن مادر عربی مقرف گویند و این قسم در بعضی صفات به پدر شبیه
و در بعضی بمادر مایلند و در حدیث ثواب اسب تازی هجین و برذون
آمده چنانچه در باب اول ازین مرحله مذکور شد و نیز در کتاب کافی
از ابی طیفور روایت شده که گفت سألنی أبو الحسن علیه السلام أی

شیئ

شيءٍ تركب قلت حماراً فقال بكم ابتعته قلت بثلثة
عشر ديناراً فقال ان هذا لهو السرف ان تشتري
حماراً بثلثة عشر ديناراً او تدع برذوناً قلت يا سيدي
ان مؤنة البرذون اكثر من المؤنة الحمار قال
فقال الذي يمون الحمار هو يمون البرذون اما تعلم
انه من ارتبط دابة متوقعاً به امرنا ويغيظ به
عدونا وهو منسوب الينا ادرّ الله رزقه وشرح
صدره وبلغه امله وكان عوناً على حوايجه

یعنی پرسید از من حضرت امام موسی علیه السلام که بر چه سوار میشوی گفتم
بر الاغ فرمود بچند خریدی آنرا گفتم بسیزده دینار و مراد از دینار یکمثقال
شرعی طلای سکه دار است فرمود این اسرافست که الاغ را بسیزده دینار
بخری و یابو نخری گفتم ای سید و سرور من خرج یابو بیشتر است
از خرج الاغ پس فرمود که مونت و خرج الاغ را میدهد خرج یابو را
نیز میدهد مگر ندانسته که هر که چهار پایی به بندد در انتظار توقع اعانت
در معامله ما یعنی جهاد در رکاب امام زمان داشته باشد و خشمگین سازد
بسبب آن دشمن ما را و آنکس منسوب بما و از شیعیان ما باشد هر آینه حق تعالی
زیاد میسازد روزی او را و گشاده میکند سینه و دل او را و میرساند

باو آنچه میخواهد و مددیست آن جهان را جهت برآمدن حاجات او و چنین
ظاهر میشود که این طیفور قدرت بر خریداری اسب عتیق نداشته و اگر نه
آنحضرت او را آن خریدن یابو مأمور نمیساخت و تحصیل عتیق امر
میفرمود **باب نهم** در فرق میان مادیان و فحل در بعض اوصاف
و ذکر مجملی از صفات ذمیمه آنچه قبل ازین مذکور شد از شکل و اندام
و علامات مشترک میان هر دو قسم است مگر بلندی و کوتاهی کفل چنانکه
ایمایی بآن نیز واقع شد و همچنین کوتاهی کپول در مادیان آنمقدار
عیب نیست که در اسب نر و میانه ران مادیان تنگ تر بهتر است چه اگر
فراخ باشد بالش سست خواهد بود دیگر بسیار حمقی در مادیان عیب است
و اسب نر اگر بسیار خوابد و در خواب ناله کند پسندیده است و نیز
در علف خوردن فحل باید آهسته آهسته علف خورد و ساعت بساعت سر
برداشته اندکی توقف نماید بخلاف مادیان که باید علف را بزودی تمام بخورد
و توقف نکند و در ترجیح یکی ازین دو قسم بر دیگری از هر طرف سخنان
گفته اند و در طریق عامه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
ترغیب در داشتن مادیان روایت شده از آنجهت که هم منفعت سواری
حاصل میشود و هم کثرت می آورد و یکی از شجاعان عرب نقل کرده اند که در جنگ
هرگز بر اسب نر سوار نمیشد از سبب آن پرسیدند گفت فحل بجهت در اثنای

اگر

حرکت بول محبوس میدارد و گاه باشد باین علت بترکد بخلاف
مادیان که هرگاه ضرور شود آب می اندازد و بدین سبب آسیبی نمی‌رسد
و بعضی مطلقا فحل را بهتر میدانند از جهت آنکه تواناتر و صبورتر میباشد
و آنچه بتحقیق پیوسته و اکثر قدما منقول است که در غارتها و شبخونها
و سایر مواضعی که اخفا و پنهانی مطلب باشد مادیان چون شیهه کمتر می کشند
بهتر است و در جنگ صف یا قلعه گیری فحل مناسبتر و در مشقتها و زحمتها
اسب خصی از جهت صبر و تحمل بر محنت و زحمت بیشتر دارند و اگر اقسام
اسب خصوص فحل گاهی اخلاق ناخوش میدارند که بعضی از آنها بمعالجه
و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج نیست و چون در شناختن اسب
معرفت آن عیوب ضروریست مجملی درین باب مذکور میشود از آنجمله کری
و کوری و گنگی و باین طریق معلوم میشود که اگر آوازها و اشکال مهیب
متاثر نشود و اگر مادیان را ببیند شیهه نکشد و از جمله عیوب بد آنست
که حیب باشد یعنی در داخل شدن آبها یا برآمدن بجاهای بلند
دست چپ پیش گذارد و این عیوب اکثر در اصل خلقت باشد اما آنچه
اکثر حادث میشود اول حرونی است که از همه بدتر است و او آنچنان
باشد که در موضعی بایستد و هرچند تازیانه زنند حرکت نکند دیگر
ترشاکی که از اکثر خبرها بر مد دیگر دندان گرفتن و لگد زدن

وگاه باشد که چون سباع شود دیگر سرکشی بنحوی که دهنه و لجام بر بندند آن
گیرد و بهیچگونه باز نه ایستد وگاه حرکتهای ناخوش کند و سوار را مشرف
بر افتادن کند و دیگر آنکه در رفتن پا چه بدل بجانب راست و چپ
میل کند وگاه باشد که بهر طرف رود و بهیچ به راست نرود و دیگر
شموسی و آن منع کردنست از سواری وگاه باشد که این منع نسبت با یک
شخص خاص باشد بسبب عداوتی و بعضی اسبها خصوص ردیف را مانع میشوند
دیگر منع زین یا لجام کردن و مضایقه در نعل بستن اما اگر اسبان
بد نعل قوی و سخت سم میباشد و تاب ضعیفت نمیدارند و دیگر عارگیر
که سکندری گویند از سستی دست و یا پا از کار وگاه باشد که از علت امراض
سینه بهم رسد دیگر حقشی در آب یا ریگ روان دیگر بسیار فشاندن
دم بر اطراف وگاه باشد که در آنوقت که به بول و سایر کشادها ایستد حرکت
بیشتر واقع شود و هرچه از عیوب مذکور شد علاج پذیرست معالجه آن در
موضع مناسب مذکور خواهد شد و بعضی احولی را از جمله عیوب شمرده اند
اگرچه بد نمایست اما اسب احوال راه خوب میبیند و میگویند دلیل احول آنکه

مرحله ثانیه در آداب تربیت و شرح سایقه و ذکر سایر مراکب
و آن نیز بر سه باب مشتمل است باب اول در متعلقات ازدواج
و تربیت کره تا هنگام سواری فحل و مادیان هر دو نجیب و خوش رنگ باشند

و اگر یکی

و اگر نتیجه باشند بهتر است و مادیان پیش از آنکه بسال چهارم رسد
فحل نباید افکند از جهت مضرّت آنکه او در سال سوم قوی گردد پس اگر
آن سال آبستن باشد هم مادیان ناقص بماند و هم کرّه ضعیف و بی‌قوت
خواهد بود و باید که اول مادیان چند روز سوار نشوند چنانکه اندک
میلی بلاغری کند و بعد از آن فحل و مادیان را اکثر نزدیک یکدیگر ببندند تا هنگامی
که آثار رغبت از هر طرف ظاهر گردد و بعد از افکندن فحل یک دو هفته
صبر باید کرد و بعد از هفته اگر رغبت باشد باز بجهانند و همچنان تا سه نوبت
پس اگر در یکی از این مرتب بار گرفته باشد بعد از چهل روز مستحکم
میشود و علامتش آنست که رغبت ندارد و فحل را مانع میشود و علامت
دیگر آنکه سر پستانها سیاه میشود و چنین گفته‌اند که اگر اول جانب راست
از پستانها است شروع در ورم و سیاهی کند کرّه نر خواهد بود و الا ماده
و از رومیان منقول است که در وقت اجتماع اگر باد جنوب بود کرّه ماده صورت
بندد و نیز از ایشان نقل شده که بهترین اوقات جهت فحل فکندن چهار ماه
کانون آخر و شباط و آذر و نیسان است که پنجاه و یکروز بعد از
نوروز جلالی بانجام میرسد و فارسیان اعتقاد آنست که بهترین فصول
از بیست و دوم آذر ماه تا بیست و سیوم اسفندار است که مجموع سه ماه و
یکروز و آخرش چهار روز قبل از نوروز است فقط هرا [illegible]

بسردی و گرمی بلاد متفاوت میشود و ضابطه آنست که ملاحظه حال کرده باشند
که در وقت اعتدال هوا اول دمیدن علف متولد شود و مدت حمل باتفاق
کمتر از نه ماه نمیشود و در اکثر آن خلاف کرده‌اند بعضی یازده ماه و هشت روز
گفته‌اند و جمعی یازده ماه و یازده روز گفته‌اند و طایفه‌ای ده ماه تحریر کرده‌اند
و کره هرچند بیشتر در شکم ماند قوی‌تر خواهد بود و باید در ایام مدت مادیان آبستنه
نتازند و سواری بسیار نکنند و بمخصوص زحمت نفرمایند و بعد از تولد بهتر
آنست که یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب آبستنی بودن و یا مانع دیگر میسر
نشود شیر حیوانات دیگر پرورش دهند و بعضی خرما نیز میدهند پس اگر
خواهند نیرومند فربه و قابل سواری شود و رنگ بدن و موی صاف گردد
شیر گاو و اگر غرض سبکی و روندگی باشد شیر گوسفند و اگر قوت و سختی
استخوان مطلب باشد شیر شتر دهند و بعضی در ایام چند روز اول بعلف
عادت دهند و بعد از آنکه استخوان بقدر سخت شده باشد جو میدهند
از این جهت که از سایر حبوب سبکتر و کم ثقیله بهتر است و بعضی ذرت هندی
و نصف آن باید داد و بهترین تربیتهای کره آنست که در زمینهای
سخت و سنگلاخ آنقدر که دشوار نباشد از عقب مادر بدوانند
که سم و استخوانش بصلابت و سختی برآید و اگر متوسط الخلقه باشد یعنی بسیار
قوی و ضعیف نباشد یکسال و نیم سواری نباید کرد و بعد از هجده ماه شروع

در اول

در سواری کنند چه اگر قبل از آن سوار شوند پشت و دست و پا
ضعیف و مزاج ضعیف میکند و اگر از آن مرتبه تاخیر کنند سر سخت
و حرون و دست و پا سنگین میشود بعضی گفته اند مادیان در چهار ماهگی
سوار باید شد و اگر زیاده ضعیف یا قوی باشد تاخیر یا تقدیم سواری جایز است

باب چهارم در آداب سواری اول زین بر پشت کره گذارند هر چند
شدی و بدخوئی کند پسندیده است از آنجهت که علامت سختی و توانائیست
و اگر در آنوقت بدخو نباشد سست و کاهل خواهد بود و اگر زیاده سرکشی کند
چدار بر دست و پا و کمند بر گردن افکنند و اگر در زمین هموار ملایم نشود
میان آب عمیق برده بچدار و کمند مقید سازند و در سه روز اول یکبار که کسی
سوار شود و قدری سیر کنند و هر روز مقداری افزایند تا آنکه شخص
کوچک و سبک صاحب وقوف سوار شود چه اوایل اگر سوار سنگین بر او نشیند
دست و پا و پشت اش سست شود و چندانکه ترقی نکند و باید آهسته براند
آنمقدار که دشوار نباشد و روز بروز قدری بر مسافت تمام کند و بعضی
روزها استراحت فرماید و سوار نشود و این امور نظر بضعف و قوت
کره مختلف میشود و عنان را درست باید گرفت که بهیچ طرف مایل نباشد
و زیاده سست نباید داشت و سخت نباید کشید و باید که میل و اعتماد
سوار بر زین و رکاب بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب سبک دارد

و بعقب میل نکند مگر در سر فتهای نکول و اگر هر چه کمتر رم کند باید آهسته تر نزدیک
آن باید برد و گاه باشد که در شستن نیز باید کرد و از مواضع بلند و جاهای
وسیع مانند جداول و غیر آن بجهانند و در اثنای رفتار باز ندارند
که باعث حرونی میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگامی که
رفتار اینه که قسمیست میان ترکان معروف قایم شود علامتش آنست
که پاها به جای دست رسند یا گذرانند و هر چند بیشتر گذرانند بهتر است و چون در بین
رفتار چابک شود گاهی باید که آید و در هر یک تعلیمها باید دلکه از
دست راست و چپ بکشد و باندک اشاره بایستد و بعد از آنکه در اینه شد شد
و هر یکی یکدگمان رسانیده باشد تعلیم نوبه باید کرد و آن مرتبه است از هر یک
نه یکدگمان و تندی نایه و نیز کرک که باید آموخت و آن میان رفتار و هر یک نسبت
و این قسم در مسافتهای دور که قطع آن بزودی مطلب باشد ضرور میشود
از جهت آنکه دوانیدن در آنقدر مسافت باعث هلاک اسب میشود و برفتار هموار
راندن فرصت فوت میکند و قسمی دیگر که آنرا عرب یا هیجله و ترکان یورقه
گویند روشی است و یا بوست و در اسب عربی نادر میباشد مگر بزحمت بسیار
بیاموزند و در هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن مرتبه نماید و هیچیک را
با دیگری آمیخته نکند و دیگر تعلیمهای که در جنگ ضرور میشود باید آموخت
مانند گوشها و جستنها و ایستادنها هر یک در جای خود و آلت تعلیم چهار است

اول

عنان از جهت آنکه بدهنه پیوسته است و رکاب و چوب تعلیمی و تازیانه اما
در اینه عنان را درست باید داشت و گاهی پا در رکاب یا تعلیمی اندک اشاره باید
کرد که بعد روی خبردار شود و قطع مسافت کند و اگر در روش غلط کند
باشارات عنان آگاه کرده شود و درجمله این دو اسباب شده تر باید که پیوسته رکاب
و تعلیمی قطع مسافت نماید و بعنان هموار شود و در گرگ که یا زاران صریح
و شده تر و در پویه و تاختن چندان احتیاج بعنان نیست و اکثر اوقات از
مهمیز تنها مقصود حاصل میشود و اما در قسم ثانی که باشد احتیاج بتازیانه
شود و در بازداشتن مدار بر عنان است و اسپ را که اخلاق یابد باید الی مهابای
مختلف برسر کشنده مگر یکی از آنها در تعلیم بیشتر موثر باشند و از عمل آداب
سواری آنست که در وقت پا گذاشتن بر رکاب بگوید بِسْمِ اللهِ وَلا
حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدٰانَا لِهٰذَا وَمَا
كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدٰانَا اللهُ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا
هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ یعنی سوار میشوم بمدد کارساز نام خدا و هیچ
بازگشتی از بدی و توانایی بر نیکی نیست مگر بسبب او سپاس و ستایش خدا را
که راه نمود ما را باین سواری و نمیبودیم ما که مرتبه خود میبافتیم اگر او
ما را راه نمی نمود پاک و منزه است از هرچه شاید آن کسی که مسخر کرد این
از برای ما این چهارپا را در حالتی که در قوت برابر او نبودیم و حریف او

نشنیدیم و در کتاب کافی و تهذیب از سیّد و سرور کاینات علیه و آله افضل
الصلوات روایت شده که هر کس در وقت سواری این کلمات را گوید محفوظ
بماند او و چهارپای تا هنگامی که فرود آید **باب سیم** در ازاله اخلاق ذمیمه
آنچه قبل از این از اوصاف و اخلاق مذمومه مذکور شد چون اکثر از نا
شایستگی و بی وقوفی سوار حادث میشود چاره آنست که بملایمت و درستی
در دفع آن سعی کنند که آن عادت بالکلیه فراموش کند و اگر بسبب آنکه
فربهی و توانایی زیاده باشد بریاضت و سواری زایل کنند و بعضی اسب
که رو وای کند و در یکموضع بایستد آهن پاک گرم کنند بر سر ذکر یا نافش
بگذارند که بترسد و گاه باشد که سواری بوزن نفع کند و شیخ جلیل القدر
علی ابن طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده این آیه را بنویسند
و بر گردن اسب چون سیاه و تند و برگوشش گویند که بسم الله الرحمن
الرحیم اَوَلَمْ یَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ اَیْدِینَا اَنْعَاماً
فَهُمْ لَهَا مَالِکُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَکُوبُهُمْ وَمِنْهَا
یَأْکُلُونَ و سرکشی و دندان گرفتن اگر بتربیت زایل نشود چاره
آن کندن دندان و خصی کردنست و بعضی از اسبان سرکشی را گفته اند
که بهت نشت پای بر دیگر اسبان داده که در جوانی آن بهم رسانیده اند
و چندان میدهد که سوار را میندازند و این قسم قابل علاج نیست و در شموسی

را علاج

بر لطایف تدبیرات تاثیر میکند و چنین روایت شده که در شب
معراج هنگامی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اراده سواری نمود
براق شموسی کرد پس جبرئیل علیه السلام دست بر یال او گذاشته گفت شرم بدار ای براق
از آنچه میکنی بخدا سوگند که سوار نشده است بر تو بنده از بندگان خدای
بیش از محمد عزیز و گرامی تر نزد خدا از وی پس عرق شرم بر جمیع اعضای
براق ظاهر شد و قرار گرفت تا آنحضرت بر او سوار شد و بعضی اسبان
مانع النزول میباشند یعنی هنگام فرود آمدن حرکتهای ناخوش می کنند
که مانع فرود آمدن سوار باشد و اگر علتش آنست که در پشت زخمی داشته
و هنوز چرک آن پاک نشده ظاهرش هم آمده است و آن چرک
در آن میان مانده بسبب خارش پشت از حرکت سوار اسب خوش
می آید و مانع فرود آمدن میشود علاجش آنست که موضع زخم را
بشکافند و هر کثافتی داشته باشد بیرون آورده بعد توتیا خیده در
مرحله معالجات مذکور مشغول شوند و منع از نعل اگر علت آن ناشناسی
نعل بند باشد که از زور میخ و ترسیده بلطایف کار گیر شوند و اگر
سببش خشکی و سختی سم باشد که سه روز بیشتر چرب کنند که تر شود
دشوار نباشد و نشکند و نباید از قدر ضرورت بگیرند و از جمله آداب
نعل بستن آنکه اگر سم اسب یکطرف مایل باشد از آن طرف زیاد بگیرند

واز جانب دیگر کمتر و نعل چهار طرفش متفاوت باشد بندند چنانکه طرف
قوی از نعل بجانبی که کم گرفته اند افتد و طرف نازک بجانبی که زیاد
گرفته شد و گفته اند که اگر چند نوبت چنین کنند آن کجی زایل میشود
و در سکندری اگر علت انکه کاهلی باشد البته زجر و تادیب باید کرد
و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع معارف و حقایق امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که اُضْرِبُوهَا عَلَى الْعِثَارِ وَلَا تَضْرِبُوهَا
عَلَى النِّفَارِ فَإِنَّهَا تَرَى مَا لَا تَرَوْنَ یعنی بزنید چهارپایان را
در سکندری خوردن و مزنید بر رم کردن از جهت آنکه چیزی می بینند
که شما نمی بینند و در منع از لجام مکرر دهنه سوا بنمک آب آلوده کنند
و در کار منقول است که هرگاه رم کند یا منع از لجام نماید این آیه
بر گوش او باید خواند أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ
یعنی آیا بجز دین خدا میخواهند و حال آنکه مر خدا را گردن نهاد هر کس
در آسمانها و هر کس در زمین است برغبت و کراهت و همه بسوی او
باز گردانیده میشود و در تفسیر این آیه بعضی گفته اند تمام اهل آسمان و طایفه
از اهل زمین برغبت فرمان بردار میشوند و طایفه دیگر بکراهت
بعضی گفته اند ثقلین یعنی جن و انس بکراهت اطاعت نموده اند

و باقی مخلوقات برغبت والله اعلم باب چهارم در آداب آب
و علف دادن چون اکثر اوقات تربیت اسب در اوایل ایام بهار
بانجام میرسد و بسبب لطافت سواری لاغر شده علف تازه باید داد
تا فربه گردد و در هر سال اقلاً چهل روز علف دادن اخلاط فاسده
دفع میکند و رنگ بدن و موی اسپ صاف و روشن می گرداند و باید
که علف بسیار تازه باشد اگر درشت و مایل بخشکی شده باشد چندان فایده
ندهد و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که هوای بعضی سرد
و بعضی گرم باشد باید کاشت یا در تخم کاشتن تقدیم و تاخیر نمایند
که مرتبه مرتبه میرسیده باشد و پیش از بر آمدن آفتاب بدروند
که شبنم بر او باشد و کم کم هر نوبت آنقدر که بکدست توان گرفت
بدهند چه اگر یکنوبت بسیار دهند زود سیر و دلزده خواهد شد هر چند
روز قدری نمک باید داد که باعث گوارایی و بسیار خوردن علف میشود
و اگر نخود بسبب و جو بدهند و در ایام علف خوردن سواری بسیار
که باعث رنج و ماندگی شود نباید کرد و بعضی در این ایام جو نمیدهند
اما بهتر آنست که هر روز بیش از یک یا هشت یک آنچه عادت
داشته جو در آب خیسانند تا شام انگاه باسب دهند و باد یا
بیشتر نیز توان داد و بعد از اتمام ایام علف یکدو هفته هر روز

قدری یونجه ریز کرده با نصف آن کاه بیامیزند و بدهند اما اگر تر
تازه باشد یونجه نباید داد که نفخ دارد و اگر در غیر ایام علف اسب
لاغر شود فربه خواهند جو نیم کوفته را در آب بخیسانند و اندک اندک
با یونجه خشک آمیخته بخورد اسب دهند چه اگر اسب را با یکدیگر بیامیزند ترش
میکند و اسب رغبت بآن نمیکند و اسب لاغر و کم قوت را این غذا کمال
مناسبت دارد و بعضی یونجه خشک و تر را با هم آمیزند و نصف
مجموع جو پخته داخل کنند و باسب دهند و پختن یا کوفتن جو از این
جهت است که زود از معده بگذرد و هضم شود و یونجه اگرچه زود فربه
میکند اما در هوای گرم باعث امراض دیگر میشود پس اگر ضرور باشد
در جای خنک ببندند و آب بر بدن و خصیه بریزند و در وقت
تشنگی آب برف و یخ بدهند و گفته اند که هیچ چیز اسب را چنان فربه
نمیکند که پخته را قیمه کنند و با برنج پخته آمیزند و اندک اندک
بدهند و در وقت جو خوردن و مشت جو باید داد که باز گرفتن
جو در هیچ حالت خوب نیست و اگر پخته از گوشت خوک باشد
بهتر است و هر مرتبه قاعده آب دادن مراعات باید کرد چه اگر
زیاده دهند اعصاب سست شود و اگر کم دهند بسیار خشک گردد
و سرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان گرم از صبح تا شام

کم آب

سه چهار مرتبه آب باید داد و در عقب جو البته زیان دارد و باعث
قولنج میشود خصوص اگر بعد از آن سوار شوند امّا اگر اسپی خیلی
عادت داده باشند آهسته آهسته انعادت را باید گرفت که اگر یکبار
قطع کنند شاید گلو و جگرش خشک شود و قی کند و اگر خیلی تشنه شود
بعد از یی اندکی آب باید داد تا به نشاط آید و گاهی را اندک
اندک باید داد و آنقدر که خواهش تمام داشته باشد و هر چند کمتر
دهند بهتر است چه بسیاری کاه تاریکی چشم و کاهلی آورد و در گرما
بی تاب و در راه هر دو پا صبر کند آب به خلاف جو که یکبار دادن
بهتر است و بهترین اوقات اوّل شب است و بعضی یکدو وقت
عادت میدهند و آن باعث امراض میشود و امّا کاه هر قدر عادت داشته
تمام نخورده باشد اگر تتمّه آنرا بامداد بدهند شاید و اگر زحمت رسیده باشد
آنشب جو را کمتر از عادت باید داد خصوص در اسپان فربه و هر اسپ که
دبسته باشند و چندانی حرکت نکند در هفته یکشب کمتر از عادت
جو باید داد که نفع بسیاری دارد **باب پنجم** در طریق خدمتگاری
و قواعد تیمار از جمله آدابی که در تربیت اسپ ضرورست پاکیزگی
موضع و تیمار صبح و شام است و در مقدّمه اشارهٔ مجملی باین معنی شد
اکنون بتفصیل مذکور گردد زیردستی یا خشک و نرم و نکوان یعنی

موضع پای را بلندتر از موضع دست نهند تا اینکه میل و اعتماد بدن
بر دستها باشد و هر روز دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر کثافت و کثوی
که در بیخ موی باشد زایل گردد و در ضابطهٔ علف اهتمام تمام نمایند
و ده ساعت پیش از جو هیچگونه کاه و علف ندهند که جو را برغبت
تمام نخورد و بهواهای مختلف عادت باید داد تا از سرما و گرما باک
نداشته باشد و در زمستان هر چند روز قدری جو بکمر صحرائی در اصطبل
باید سوخت چنانکه دود بدماغ چهارپایان برسد که نفع تمامی دارد
و از جملهٔ قواعد عربان در بارهٔ اسب آنست که هنگام ارادهٔ اسب دوانی
و گرو بستن مینمایند روزی معین مینمایند و چهل روز پیشتر یکدیگر را
اعلام نموده شروع در تربیت اسپها می کنند باین طریق که در جاهای
گرم می بندند و جلهای متعدد می پوشانند که عرق کند و در آن ایام
بکاه و یونجهٔ خشک و جو پرورش نموده اصلا علف تازه نمیدهند و هر
ده روز سواری میکنند و مرتبه مرتبه بر قدر سواری می افزایند
و اگر در میدانی که آنکه معین شده سواری کنند بهتر است و این
قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را مضمار گویند و نیز موضع
بستن اسب را در آن مدت مضمار گویند و باید که نوبهٔ سواری بنحوی
قرار دهند که یک نوبه با روز وعده مطابق افتد و در عادت

و نحول

فرمودن کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد یا چهار صد قدم بدوانند
مضطرب نشود و نفسش تنگ نیاید و چون اثر تربیت به مرتبه کمال
رسد و در روز و عید به سر میدان آیند پیاده باید شد و کف آب
بر دماغ و دهن اسب زنند و لجام را دست گرفته چند قدم باید کشید آنگاه
با دابی که مذکور شد سوار شدن باید تا حث و در آن روز لجام و سایر آلات
سبک باید و نمد زین میان پشت اسب بدان عادت کرده باشد
و زینی که سوار خو گرفته باشد چه اگر نمد زین تازه یا تنگ باشد
بشتاب می رسد و زده تاب می شود و همچنین اگر سوار از آن زین بیگانه
باشد حرکتهای ناخوش می کند و باعث زحمت اسب می شود و سوار هر چند
سبک باشد بهتر است و غرض در این باب مضایقه بسیاری دارد نه به حدی
که اگر سواری سبکتر از دیگری باشد بقدر تفاوت جو در طرفی که بر پشت
اسب می بندند و در سایر اوقات خصوصاً وقت ریاضت هر چند لجام
و زین و دیگر آلات سبکتر باشد بهتر است اما بعد از اتمام ایام تربیت
اگر یک دو روز پیش روز جنگ آلات سنگین بر اسب قرار دهند
گنجایش دارد که چه در آن روز محتاج به پوشیدن چیزی چند جهت دفع تیر و شمشیر
می شود و نیز شمشیر چند از طلا یا نقره یا امثال آنها بر حوالی لجام می بندند
که از اسب محفوظ باشد و در تاختن در هر چند قدم سر اسب به سینه یا همسایگی

بکشند که باعث شدن میشود و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور میشود مراعات
نمایند و در مکر و بستن حیله و فریب بخاطر نرسانند که خلاف شرع و عقل باعث
فتنه و فساد است و در اخبار جهان بنظر رسیده که میان دو قبیله از اعراب یمن
بتقریب مکری که در چاهی افتاد واقع شد که چهل سال با یکدیگر جنگ و جدال اشتغال
داشتند و چندین هزار کس هلاک شدند نعوذ بالله من شرور انفسنا
و سیئات اعمالنا **باب ششم** در ذکر الاغ و استر از جمله مراکب الاغ است
اگرچه بمذلت و خواری مشهور است اما در آیه کریمه قبل ازین مشروح گشت
مذکور شد و انبیا سوار میشده اند چنانکه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
شهرت تمام داشته و بدین سبب آنحضرت را راکب الحمار میگویند و در کتاب
کافی از امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام منقولست که حضرت رسالت صلی الله
الاغی داشت عفیر نام با آن حضرت بسخن آمد گفت پدران من از جدم
با نوح در کشتی بوده نقل کرده اند که روزی حضرت نوح دست بر کفلش مالید
گفت از نسل این الاغ بوجود آید که سید المرسلین و خاتم النبیین برو
سوار شود پس عفیر گفت شکر خدای را که این سعادت مرا روزی شد
و نیز در کتاب مذکور از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در روزی
که حضرت رسالت پناهی رحلت فرمود عفیر افسار خود گسیخته
تا بر سر چاهی دوید و خود را در آنجا افکند و بمرد و نیز در کتاب مذکور

از قول

از معدن معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام ترغیب بر دوشیدن
الاغ وارد شده و بهترین اقسام مهر نسبت به الاغ ماده و خر اگرچه تک و هیئات
خوش دارند اما قبول تربیت نمیکنند و از ازدواج الاغ با اسب استر حاصل
میشود و اگرچه در جنگ چندان بکار نیاید و سواری آن مناسب نیست
مگر وقتی که غرض اظهار شجاعت نباشد و عدم ارتکاب گریز در نظر خصم
اما در قطع مسافتهای دور و استراحت در سواری آن بیش از سایر مرکبهاست
و دلدل را الکفل استر شان داده اند و بهترین اقسام آنست که پدرش
و مادرش هر یک بمرتبه خود نجیب باشند و آنچه از کشیدن اسب بر الاغ
حاصل میشود اگر رهوار میشود اما اکثر کوچک و با الاغ شبیه می باشند
و از خواص استر آنست که شباهت بمادرش بیش از پدر میدارد و از جهت
اگر مادرش اسب باشد بهتر است و از جمله خواص آنکه منقطع النسل میباشد
و در بعضی روایات از امیر المومنین علیه السلام منقولست که از استر
نیز مانند سایر حیوانات نسل حاصل می شد اما چون در نقل هیمه بجهت
آتش ابراهیم خلیل از سایر چهارپایان جلدتر بود حضرت خلیل نفرین
کرد و منقطع النسل شد و بعضی گفته اند هر نوعی که از ترکیب دو نوع حاصل
میشود منقطع خواهد بود پس بهتر آنست که اگر نر باشد خصی کنند که قوی
و خوش خلق میگردد و آنچه از اخلاق بد در اسب مذکور شد در استر بیشتر

یافت میشود و ازین جهت در ریاضت محتاج بتدبیرات علیحده باشد یعنی هر بدسواری
قبول تربیت کنند چهار بر دست و پا کذاشته باید راند و اکر در امر تربیت
سرکشی نباشد بعضی آنکه چوبی یا ریسمانی یا دستها یا سر یا بالشی ببندند
فرمان بردار میشود و بعضی سر بسوی خود کمان میکنند اکرچه بر قوی رهوار
میکرده اند اما باید راست میکنند و بهترین رنکها سیاه یکرنک و بعد از آن
کبود است ولیکن آنچه از علامات غره و تحجیل مذکور شد در استر پسندیده نیست
چنانکه قبل ازین در حدیث کذشت و در احکام هیئات اعضا
و ابرو افکندن و برآمدن دندانها و معالجه امراض بهمان حکم
اسب و ابو اما عم استر بیشتر ملحوظ شد و در کتاب کافی مذکور است
که معدن جواهر عالم امام موسی کاظم علیه السلام بر استری سوار بود
یکی از منافقین اعتراض کرده که چه چیز است این چهارپا که از پیادکشم
نمیتواند رفت و در جنک بهیچ کار نیاید آنحضرت فرمود
تطاطات عن سمو الخیل و تجاوزت قمو العیر و خیر
الامور اوسطها یعنی از بلندی اسب فروتر و از پستی الاغ
بلندتر است و بهترین چیزها آنست که میانه باشد و نیز در کتاب
مذکور از طرخان نخاس منقولست که کفت میکذشتم از خدمت امام
جعفر صادق علیه السلام هنکامی که آنحضرت در حیره موضعیست

در حوالی کوفه فرود آمد پس پرسید از من ما عملک یعنی چه چیز است
کار تو گفتم نخاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود اصبت لی بغلة
فصیحا یعنی پیدا کن از برای من استر ماده فصیحا گفتم که فدای تو
شوم کدام است فصیحا فرمود ادهما بیضاء البطن وبیضاء
الأفخاذ وبیضاء الجحفلة یعنی سیاه که شکم و میان رانها
و لبهایش سفید باشد گفتم بخدای سوگند که با این صفت استر ندیده ام
این گفتم و از خدمت آنحضرت مرخص شدم و همان ساعت داخل خندق
کوفه شدم پسر را دیدم که استر را آب میداد بهمان صفت گفتم از کیست
این استر گفت از خداوند من گفتم میفروشد گفت نمیدانم و از پی
او رفتم تا به خداوندش رسیدم و استر را خریدم و بخدمت حضرت
آوردم فرمودند هذه الصفة التی اردتها یعنی همین است
آن صفتها که من میخواستم گفتم فدای تو شوم دعایی جهة من بکن فرمود
اکثر الله مالک وولدک یعنی زیاده گرداند خدای تعالی مال ترا
و فرزندان ترا چنین مرویست از ظرفان که در اندک زمانی
مال و فرزندان من بیش از همه اهل کوفه شد باب چهارم در بیان
معنی سابقه و الفاظی که در این مقام مذکور میشود سابقه در لغت
پیشی گرفتن است بر یکدیگر و در اصطلاح این علم که اسبها دوانیدن

بقصد آنکه معلوم شود که کدام یک غالب ترند و سبق بسکون حرف با گرو

و بفتح مالیست که بر آن گرو بسته شود و در حدیث آمده لا سبق الا

فی نصل او خف او حافر پس اگر لفظ سبق در حدیث بسکون

حرف با خوانده شود آنگاه گرو بستن در شتر جایز نیست مگر در نصل

یعنی پیکان و خف یعنی آنچه بجای پای هم هست مر او را شتر را دست و پای

و حافر یعنی سم و اگر بفتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است مراد

آن خواهد بود که گرفتن مال گرو جایز نیست مگر در این سه

موضع و بنا بر احتمال ثانی گرو بستن بی آنکه داد و ستد مالی در میان باشد

در غیر این مواضع نیز جایز خواهد بود مگر چیزی چند که حرمت آن از شرع

بدلایل دیگر معلوم است مثل نرد و شطرنج و چنین گفته اند که چون آن

سه چیز آلت جنگ و جهاد که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادات است

و گرو بستن در اینها ورزش شجاعت و توانائیست از جهت

سنت شده و اگر بقصد قربت کند اجر و ثواب بران مترتب

شود و نصل شامل تیر و شمشیر و سایر آلات حرب گرفته اند

و خف شامل از دست و پای شتر و فیل میدانند و حافر را در اسب

و استر و الاغ جاری داشته اند و این قسم گرو بستن را در مثل

مثل پرواز کبوتر جایز نمیدانند و همچنین دویدن آدم و رفتار

کشتی

کشتی در آب و کشتی کردن از جهت آن داخل هیچ یک از آن سه قسم اوّل
نیست و مالی که بدان گرو بسته شود ممکن است آن مال را حاکم یا غیر صاحب اسب بدهند
بدهند یا بعضی از ایشان با بیگانه مثل آنکه پنج کس باشند هر یک هزار دینار
بدهند یا پنجهزار دینار را یک کس یا دو کس از ایشان یا شخصی دیگر که در اسب
دوانیدن رفیق نباشد بدهد و این هر سه قسم بحسب شرع صحیح است
و لیکن شیعیان ایمان در گرو بستن وجود محلّل ضرورت ندانند و محلّل
شخصیست که با آن جماعت رفیق شده بشرط آنکه اگر اسب او پیش برود
مال گرو بگیرد و اگر پس ماند چیزی ندهد و چون گرو به او حلال میشود
اورا المحلّل یعنی حلال کننده میگویند و باعتقاد علمای شیعه بی او با او
گرو جایز است پس هرگاه دو کس گرو بسته و هر یک مبلغی حاضر نموده یا بر ذمّه
خود قرار داده و محلّل رفیق خود کرده باشند اگر همه یکمرتبه برسند یا آن دو کس
همراه رسند و محلّل پس ماند در این دو صورت هر یک مال خود را متصرف
میشوند و محلّل بی نصیب است و اگر محلّل همراه یکی از آن دو کس پیشتر برسند
ربع مجموع از محلّل و سه ربع دیگر از رفیق اوست و اگر یکی از آن دو کس
زودتر برسند مجموع مال از او است و در لغت عرب هر یک از اسباب سبق
نامی تعیین نموده که اول را مجلّی میگویند یعنی ظاهر کننده از جهت
که توانایی خود یا وقوف سوار را ظاهر نمود و انکار آنکه اینجا هم را متصف

از جهت آنکه صلا در لغت ایشان بمعنی میانست یا بلندیهای آخر کفل است
یعنی دو بلندی که بر جانب راست و چپ دم میباشد و چون سر اسب سیم
اکثر اوقات با یکی از این دو عضو از مجلی برابر میباشد آنرا مصلی
میگویند از جهت آنکه در رکوع و سجود این عضوها را حرکت میدهد
و همچنین سیوم و چهارم سه تا ده مرتبه اسمها معین کرده اند و در بعضی
کتب ده انده مرتبه نیز منقول است و چون اختلاف بسیاری در مراتب
اسامی بعد از این شده و فایده چندانی بر ذکر آن مترتب نمیشود
بنا بر این مذکور نشد و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دو پیش
اسب باید کرد نه از گردن و گوش پس اگر اسبی گردن بلندی و گوش هاش
از دیگران پیش تر رفته باشد اعتبار نکنند و از دو پیش حکم کنند
باب ششم در شرایط سابقه چون مقتضی آنچه سابقا مذکور گشت شد
سابقه عقدیست از عقود شرعیه و باعث انتقال مال از شخصی
به شخص دیگر میشود مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه موقوف است
بشرطی چند و آنچه از کتب فقهی معلوم میشود و اکثر فقها بر آن اتفاق
داشته اند چند شرط است که اگر در یکی از آنها خللی باشد کرو سابقه
باطل میشود **اول** آنکه مسافت معین شود یعنی موضعی که اسب
میدوانند معلوم باشد و قیاس تقدم و تاخر از آخر مسافت

باید کرد

باید گرفت پس اگر در اثنای مسافه یکی از اسبان پیش افتد
یا پس ماند احتساب زیاد او و بعضی گفته‌اند که مجموع سوارشان باید برابر
باشند و بعد از آن شروع در دوانیدن کنند اما اکثر فقها را
اعتقاد اینست که اسب‌دوانی بعضی پیش و بعضی پس موقوف بر حاذقی
ایشان است و بحسب شرع ضرور نیست **دوم** آنکه مسافت معینه
باشد که چهارپایان قطع آن بآسانی نمایند نه آنکه اکثر موهوم حکم بضایع
شدن اسبها در آن مسافت کنند و عربان در زمین هموار
اکثر اوقات زیاده از صد تیر پرتاب مقرر نمیکنند که پنجاه هزار
گز بذراع شرعی بوده باشد **سیوم** آنکه چهارپایان مشخص و معلوم باشند
باین طریق که یکان یکان دیده شوند یا بنام و صفتی که احتمال
دیگر نداشته باشد مذکور گردد **چهارم** آنکه احتمال پیش رفتن در
هر یک از چهارپایان باشد و چنان نباشد که زیاده تا بعضی
از آنها پیشی از دویدن ظاهر و هویدا باشد **پنجم** آنکه همه از
یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع استر باشد و بعضی از فقها در این شرط
آنقدر اهتمام دارند که دوانیدن اسب عربی را با یابو جایز نمیدانند
اما بعضی گفته‌اند که احتمال پیشی در هر یک باشد از یک جنس بودن
نیز لازم نیست و بنابرین مذهب ثالث در دوانیدن اسب با الاغ

وشتر با فیل جایز خواهد بود ششم آنکه مشخص بر آن چهارپایان سوار
باشد پس اگر بی آنکه کسی سوار باشد بدوانند گرو باطل است هفتم آنکه
سواران مجموع یکبار شروع در دوانیدن کنند و هیچ یک پیش از
دیگری ندوانند هشتم آنکه آن جماعت عاقل باشند پس اگر دیوانه یا سفیه
گرو بندند باطل خواهد بود نهم آنکه جمعی باشند که ورزش شجاعت و جهاد
از ایشان شنیده است پس اگر زنان گرو بندند جایز نیست دهم
آنکه مالی که بدان گرو بسته می‌شود از نقد و جنس معین و معلوم باشد و قابل
نزاع نتواند بود یازدهم آنکه گرو به طریقی بندند که در پیش رفتن
امید نفعی باشد پس اگر مال به جهت یکانه قرار دهند باطل خواهد بود
و همچنین کل آن یا حصه بیشتر آن را جهت کسی که از همه عقب‌تر باشد مقرر
کنند اما اگر حصه کمتر که او مقرر شود جایز است دوازدهم آنکه گرو مشتمل
بر شرط فاسدی نباشد مثل آنکه اگر ببازم فلان مبلغ بدهم و دیگر
هرگز بر اسب سوار نشوم یا اسب خود را بکشم و این قسم الزامها به حسب
شرع معقول نیست و چون شرایط گروبستن درین باب معلوم شد
بدانکه تیراندازی نیز موقوف است بتعیین قبضه و قدر مسافت و نشانه
و آماج و تیر و کمان و عدد انداختن و نوبت و روش خطوات تیر بر
نشانه یعنی شکستن یا خراشیدن و نوبت بر وسط یا کنار و گذشتن

تیر از آماج با قرار کردن در آن و بالجمله عقد کر و بعضو انواع باید
خصوصیات آن معلوم باشد و قابل نزاع نتواند بود و وسیله منازعه
شدن در هیچ باب نشده نیست و چون تیر اندازی از موضوع این
علم بیرونست بهمین چند کلمه اکتفا شد و تفصیل آن به تحقیق باب دهم
در ذکر شتر و قبل از غرائب اکبر شتر است چنانکه در قران مجید اشاره شده
أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ یعنی آیا نظر نمی کنند
بسوی شتر که چگونه مخلوق گشته و این اشارتیست به بسیاری از امور غریبه حکمیه که
از جمله نعمتهای بی منتهای الهیست از آنجمله بارکشی تو لائی نهایت احتمالست
و فرمان برداری و صبر بر گرسنگی و تشنگی چنانکه از عربان منقولست که یبلغ
ظماؤه عشراً یعنی تشنگی شتر تا ده روز میرسد و نیز پیمودن بیابانهای
بی آب و علف بمدد کاری آن میسر نیست و بهترین رنگها سرخست اما در
حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه عمر و شتران سیاه پر زور و مکروه
و بد هیأت باشند عمرش دراز میباشد و اربابان فن عمر شتر را
تا صد سال نقل کرده اند و در افکندن و بر آوردن دندانها همان ترتیب
که در اسب مذکور شد منظور باید داشت اما اگر پدر و مادرش جوان باشند
یکساله تاخیر میشود چنانکه در سال ششم مجموع افتاده عوض بر آید و در سال
هشتم یا نهم دو دندان دیگر بر می آید و تمام دندانها در طرف زیرین می باشد

وهمچنان فیل وحیوانات سم شکافته در بالا دندانها ندارند و چون شتر
واشتر دو قسم است عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسم دیگر یافت میشود
که امروز در ولایت ایران متعارفست و این قسم در کشیدن بارهای
سنگین کمال توانایی و قدرت دارد اما رفتارش بطریق شتر عربی نیست
و در هوای گرم زود عاجز میشود و اکثر چون استر منقطع النسل میباشد
و اگر هم نسلی بهم رسد بد خلق و بی فایده خواهد بود و از جمله مرکبات فیل است
که با کمال قدرت و تنومندی باندک فرصتی تربیت می پذیرد و فرمان
بردار میشود چنانکه در طریق صید کردن نقل کرده اند گودالی بر سر
راهش می کنند و خس پوش میکنند و چون در آنجا افتد و یکدو روز
گرسنگی و تشنگی غالب گردد شخصی می آید و با چوب و سنگ انواع رنج و آزار
میرساند و مقارن آن دیگری می آید و آن شخص را از دور کرده
اظهار مهربانی میکند و آب و علف میدهد روز دیگر باز بعد از رنج و آزار
همین شخص دوم ظاهر میشود و اظهار همان مهربانی میکند و چون مکرر
این معنی متحقق شود با آن شخص الفت میگیرد و در حرکت و سکون تابع
او میشود و باندک اشاره ادراک مطلب مینماید و آن دو قسم است
حبشی و هندی قسم اول در سر خرطوم دو زایده دارد مانند انگشت و
قسم ثانی یکی و هر دو خصوص اول نهایت تمیز دارند اما اگر آنچه

بخرطوم رسد زود عاجز میشود و از هیبت در جنگ خیره اند نفع ندارد
وگاه باشد ضربت عظیم رساند چه اگر از لشکر دشمن زخم بخرطومش
رسد همان لحظه باز میگردد و باکه متوجه قلب لشکر خود گردد بسیاری را
پریشان کند و در تفاسیر و احادیث چنین مذکور است که در سال تولد
حضرت رسالت پناه صلعم پادشاه حبشه لشکر انبوه متوجه مکه معظمه گردانید
و فیل متوجه نمود نامش محمود بود بقصد خرابی خانه کعبه با آن لشکر داشت
چون بحوالی مکه رسیدند شتران عبدالمطلب در چراگاه دیدند و بغارت
گرفتند اینکه عبدالمطلب رسیده متوجه آن لشکر شد و ایشان او را
با کمال تعظیم و توقیر به مجلس سالار خود آوردند و سؤال کردند که چه مطلب آمدی
گفت که باز خواست شتران آمده ام سالار ایشان در تعجب شده
گفت من بقصد خرابی خانه که اهل مکه می پرستند آمده ام و تو سالار
و سرکرده ایشانی اگر التماس خراب نکردن آن خانه میکردی قبول
میکردم شتران چه باشد از من می طلبی عبدالمطلب گفت من خداوند
شتر ام و خانه کعبه خداوندی دارد حفظ کننده اوست این بگفت
و شتران را گرفته مراجعت نمود و در اثنای سپاه بفیل رسید و او را آواز
داد و گفت ای محمود دانی ترا که کار آورده اند فیل باسر [illegible]
گفت نمیدانم گفت ترا آورده اند که خانه خدا را خراب کنی

آیا خواهی که فیل شاه کوه نخواهم که پس روز دیگر آن لشکر متوجه
شدند چون بحد حرم رسیدند فیل بایستاد هر چند تلاش کردند
پیشتر نرفت ناچار او را گذاشته خود متوجه شهر شدند و چون
نزدیک رسیدند سپاه الهی در حضور مرغان هوایی ظاهر و هویدا
شدند و هر یک در منقار کلوخی داشتند مرکب از سنگ و گل و از
دانه عدس بزرگتر بود و چون برابر سرهای آن جماعت رسیدند آن
کلوخها را بر سرهای ایشان انداختند چنانکه از میان پاهاشان بیرون رفت
و در یک لحظه تمام آن لشکر بدین طریق کشته شدند مگر یکی که گریخته
و خبر بحبشه برد و چون نقل این حکایت را با تمام رسانید یکی از آن
مرغان پیدا شد باهل الولایت می‌نمود که آن مرغان بدین شکل بودند
در اثنای این سخن رسید همان قسم سنگ ریزه بر سر او نهاد و او را نیز روانه
جهنم ساخت و در حدیث آمده که بر هر سنگ ریزه نام آن کشته شده
نقش بود و شاها این واقعه است آنچه در قرآن مجید خطاب
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله شده که أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
بِأَصْحَابِ الْفِيلِ مرحله در معالجات امراض و آن نیز بر [illegible]
باب مشتمل است باب اول در امراض سر و چشم اما ناخنه پرده
سفیدیست بر اطراف چشم که بسبب هوا ناگاه بر روی حدقه می‌آید

وهی پوشانند و چون از گوشهٔ چشم ظاهر شود قبل از آنکه یکدفعه رسد
علاج آن باید که بدین طریق به آهستگی بر زمین نرم خوابانند و سوزن
در زیر آن بیخ کرده با ابریشم یا موی بلند سازند و با تیغ ببرند و آن
موضع را بروغن چرب کنند و دستمالی بر چشم بندند که یکدو روز
از هوا محفوظ باشد و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته می‌پاشند **علاج دیگر**
که محتاج بریدن نیست زعفران و مشک و سنبل و صبر و نیل و انزروت
از هر یک یک دانگ پوست هلیله زرد دو دانگ مجموع را صلایه کرده
با عسل صاف که معجون سازند و مکرر با میل در چشم کشند
و این معالجه آب سیاه و سفید سفیدی را زایل میکند و اگر ناخنه
سرخ رنگ باشد پلید و کژدم سوخته کوفته بیزند و چون سرمه
در چشم کشند و اگر سبب سرخی چشم افتادن یا خوردن چیزی باشد
بعد از خون گرفتن آلوچه و تخم مرغ را مرهم کنند و بر چشم بندند
و اگر علت آشفتگی چشم گرمی هوا باشد پوست هلیله زرد و کف دریا
و زردچوبه و نبات سفید مساوی یکدیگر کوفته و بیخته چون سرمه در چشم کشند
و اگر علاج لکه سفیدی است استخوان سر آدمی سوخته بیزند و سه روز در چشم کشند
علاج دیگر موی سر آدمی سوخته در کوزهٔ سفالین که سر کوزه را بگل محکم
بگیرند و یک شبانه روز در تنور گرم گذارند تا آنگاه چون سرمه سیاه شود

در چشم کشند علاج دیگر جوز بوا ماهیزان چینی از هر یک یک درم کافور و فلفل
از هر یک یک دانگ صلایه کرده در چشم کشند علاج دیگر پوست تخم شترمرغ
و پوست تخم مرغابی از هر یک یک مثقال استخوان کوران خرگوش و صدف
سوخته کف دریا از هر یک یک درم مشک و کافور از هر یک نیم درم سائیده
در چشم کشند علاج دیگر پیه خرچنگ را آب کنند با عسل آمیخته در چشم کشند
و دیگر صبر و زعفران و کف دریا هر یک یک درم صلایه کرده فتیله از پنبه
با عسل آلوده کنند و داروها را بران فتیله پاشیده در چشم گذارند
و در معالجه جراحت آب سیاه پوست جو بریان کرده بروغن گاو سرشته
و بر خرقه مالیده بر چشم بسته نهند و پنج روز بگذارند و بعد از آن
زنجبیل و نبات و فانید از هر یک نیم مثقال با یک دانگ زعفران و مشک و [illegible]
معجون ساخته بخورد و دیگر به بندند و دیگر آلام بریان و اندرون
گوش بسته بروغن گاو چرب کنند و بسته در میان آب روان
داشتن آب سیاه را نافع است و در معالجه شب کوری خون جگر گوسفند
و خون کبوتر و روغن کنجد با هم آمیخته در حوالی چشم بمالند و چند قطره
در چشم چکانند و اما امراض سر چند گونه است اول آنکه خلطها فاسد
در دماغ بهم رسد علامتش آنست که بیمار حس خشکی کند و بهم کشد و یا
خون چند ایام رغبت نکند علاج زعفران و نوشادر از هر یک

ده درم کوفته با پنجدرم شکر معجون سازند و چهار روز بخوشانی دهند
و خربق سیاه و لسباسه و نمک با دسی از هر یک دو درم صلایه کرده
میان نای گذارند و در بینی او بدمند و سر را بالا کشند تا اثر
داروها بمغز سر رسیده آب در چشمش ظاهر شود و بعد از سه روز
زرده تخم مرغ با روغن تازه بکلویش بریزند و اگر در سر خلط سودای
داده علامتش آنست که پوسته چنین لدم و سوای سر منجلیا ند و چشم تیره
و تاریک میشود علاج شاهتره و زرد چوبه و شکر سفید از هر یک ده
درم سپند جاوشیر از هر یک پنجدرم زعفران و قرنفل از هر یک
دو درم مجموع در ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند پس سه قسمت
نموده هر روز قسمی بکلویش بریزند علاج دیگر هفت روز هر روز چهار رطل
شیر با یک رطل شکر آمیخته بدهند و اگر بکبد دلو انکه رسیده بهبوده لکد زنند
و دندان گیرد از هر دو شقیقه خون بگیرند و به خرسزاد در شراب کهنه
جوشانیده حقنه کنند و به نیز کوهی را با گلاب و کافور و بول الاغ
آمیخته بکلویش بریزند و تمر هندی و پوست هلیله سیاه را در آب جوشانیده
حقنه کردن نیز نافع است و اگر پیوسته حرکت از بینی آید و در رفتار
دست و پا را بر زمین کشد قسط سفید و لبانرا در روغن جوشانیده
قدری بکوش و دماغش بریزند و تتمه سر و سایر اعضا مالند و اگر

با حالت اول چشم ورم داشته باشد برگ نارنج و سرکه و روغن
حنظل از هر یک یک رطل با قدری سیر و لیکن کوفته بجوشانند و تمام بدن
بمالند و هر طرف شانه سه بشکل صلیب داغ کنند و اگر خون
از بینی آید هیچ دم سه محکم باید بست و در زکام بهترین معالجات آن است
که هر دو چوب کز بر تمشی رشته و روغن گاو در بینی چکانند و زرده تخم
مرغ با روغن آمیخته بطبوشی ریزند و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور
و زعفران تر دخل کنند و گاهی آب یا هوای سرد بعد از حرکت
باعث الم میشود هر دو طرف لیه در زیر سوراخهای بینی دو بر آمدگی مانند
استخوان بهم میرسد و نفس تند میزند و میخوابد اگر زود علاج نکنند
هلاک میشود علاجش آنست که آن دو موضع را نگشاده و آن
دو بر آمدگی ها را بیرون آرند و نمک سیر کنند باب چهارم در معالجه
امراض حلق و سینه اما خرام علاجش آنست که زبان سیاه شود
و چشمها کبود رنگ شود و آب از چشم آید علاج ده دانه سیر در سی درم
روغن جوشانیده بحلقش ریزند و آب و جو کمتر از عادت دهند
و اگر زبان سرخ و اماسیده باشد موی زبانه بیرون کرده حلبه
با زرده تخم مرغ بدهند و اما سرفه اگر باعث آن شش هوا نقصی باشد
شبها زیاده میشود و آب از بینی می آید علاج هفت عدد تخم مرغ سه

دارکه

در سرکه شد بگذارند یکشبانه روز تا پوست آن بسیار نرم و نازک شود
پس در وقت گرسنگی یکدانه یکدانه بگلوی اسب افکنند و چون خفیف یابد
قدری مویز بیدانه بیرون کنند و بار از یانه و عسل و روغن شیر بکشت
معجونی ساخته بدهند و این علاج اکثر اقسام سرفه اسب نفع دارد
و اگر سبب سرفه حرارت باشد در روز و هوای گرم زیاده میشود علاج
سه رطل شیر و یک رطل شکر و سه درم کتیرا با یکدیگر ممزوج ساخته
بگلویش ریزند و سرفه کهنه را شراب و روغن گاو با یکدیگر ممزوج
نموده نیم گرم بگلو ریزند و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی مانند پر
یا غیر آن در علف بجهد و بگلویش چسبیده علامتش آنست که پی در پی
سرفه میکند علاج دهان اسب گشوده ملاحظه کنند اگر ممکن باشد
بیرون آورند والا چند روز برگ نی و علف تازه بدهند تا نفعت کند
و گاه باشد هوا که باعث سرفه میشود اما اندرون گلو ورم
چون خناق و گرفتگی در سینه بهم رسد قدرت بر شیهه زدن نداشته باشد
والبته مرض سقاو گویند اگر زود علاج نکنند هلاک میشود
و اکثر در تابستان گرم سیری که بلاد سردسیر آورند بسبب آب و هوای
سرد در وقت عرق حادث میشود علاج حوالی سینه را چرب کنند
تا ماده میل به بیرون کند و چون نرم شود نشتر زنند تا هر چرک که دارد

دفع شود پس داغ کنند مرتّباً و نمک کوفته بر کنند و قسم دیگر از هوای نوک
ملیا شده باعث خشکی و کوفتگی در کمر و گوش و سینه می‌شود
و سر بر زمین نمی‌رسد و چشم بر هم نمی‌تواند گوش و چشم سوی پا دم
مایل دارد و این قسم را قیصر گویند **علاج** سر های گوش را هشت جا
داغ کوچک کنند و بعضی پشت گوش و سر دوش و میان پشت
و سر استخوان دم از نیز با آهن گرم پیش نشانند و در خانه گرم و تاریک
باید بست و سیر را در روغن جوش نشانند تمام سر و بدن بمالند
و نمک هندی و حلتیت و زیره کرمانی و کافور از هر یک ده درم
و هلیله سیاه بیست درم کوفته با موم گداخته بیامیزند و بخورد
دهند و چند روز بعوض علف زردک را ریزه کرده بر روی زمین
ریزند تا گردن را بلند کرده بخورد و کاه پاشیده در قلت علف دهند
و باعث کوفتگی سینه شود چنانکه چشم و گوش بجای خود باشد اما حول
بینی او را بگیرند و بعد از لحظه رها کنند نفس شدید زند و بر پای نایستد
غیر نو و اعضا خشک شده که بلا تحاشی بهت و حیرت داشته باشد
علاج هر رگ در میان هر دو رانست بگشایند و نیز هر دو رگ در میان
هر دو دست بر بالای زانو است بگشایند و از چهار رگ مقدار دو رطل
خون بگیرند و فلفل و تنقیه را در آب حل کرده بجوشانند و تمام اعضا

و چهار رطل پیاز را کوفته قدری آب بران به پاشند و بفشرند
و شیره از اکلیقش ریزند و جو نصف عادت بدهند و اگر این حالت
از جو خوردن لیکن پاید و وقت بر سد علامتش آنست که سست و سنگین …
و اگر حرکت فرمایند پایهای سکندری خورد و به احتیاط ریزش های اندک و آب
از چشمش آید علاج هر رگ که در سینه است بگشایند و دو رطل خون
بگیرند و چهار رطل شیره پیاز به یکرطل روغن آمیخته بحلقش
ریزند و آب سرد بر تمام بدن به پاشند و چند روز جو باز گیرند
علف سبز بدهند و اگر در این حالت چنان باشد که هر چهار دست و
پای خم شود و بر جمیع سم را ریزش ها رسد و قدرت بر حرکت
نداشته باشد و در سرگین فکندن ناله کند و این بدترین امراض است
علاجش آنست که اول بر بالای سوراخ کشند تا قطره خون آید
بعد از آن سمهای چهار دست و پای بتراشند تا حدی که خون ظاهر
شود و چند عدد آجر را گرم کرده شیر تازه و سرکه کهنه بران آجرها
بریزند و در خرقه پیچیده بریان … (?) و شیر و سرکه بر زیر سمش
بالشش گرم شده به پاشند و … بدارند
تا بخار آن بسیار شود و باعث میل ماده به تحت و پا شود و این عمل را
مکرر بکنند تا سه روز بعد از آن از هر رگ که بالای سم است

یک رطل عناب بگیرند پس شکمها را بمینا خاکستر گرم گذارند تا خون بایستد
و الکل زاج و مازو با قطران آمیخته نیم گرم بر شکمها نهند و هر روز
اینرا تا کنند تا وقتی حرکت منقطع شود و دران مدت بعوض
جو علف تازه بدهند **باب سیوم** در معالجه قولنج و سایر بادها
اکثر امراض حادثه ازین مقوله باشد از خشکی طبیعت و بحید یکی
روده حادث میشود یا که خوردن خاک باعث باشد علامتش
آنست که بسیار خوابد و غلطد و نفس تند زند و ناله کند **علاج**
نواری بر کمر و مرا بیفکنند و ساعت بساعت تنگ کشند که نفس
بدشواری زند و پیوسته حرکت دهند و خار بزیر دم و شکم زنند
تا بجهد و لگد اندازد و بوسیله عرق انجام دفع شود و مقعد سر را
چرب کرده پیاز یا سیر یا صابون یا چیز دیگر که شیاف تواند باشد
شیاف کنند و بعد از ان نی یا چوب میان سوراخ در مقعدش
گذارند که اگر نفخی کرده باشد زایل شود و اگر آن خشکی باعث حبس
سرگین شده باشد دست چرب باید درون مقعد کرده بیرون آرند
و اگر میسر نشود بردن آب رازیانه و شیر قل نیم گرم بحلقش ریزند
و یا شراب و روغن و قل نیم گرم حقنه کنند و شکم را بروغن
و زهره گاو چرب نمایند و ده مثقال تخم هلیون صلایه کرده با نیم

در آوند

در سوراخ بینی بدمند و اگر با آب گرم حقنه کنند نیز نافع است
علاج دیگر نیم رطل هلیله زرد با نصف آن مویز و قدری بیخ مهک
در ده رطل آب جوشانیده صاف نموده بخورش دهند یا حقنه کنند
و اگر با علامات سابق شکم بر آمده باشد و پیوسته نظر بر پهلوهای خود کند
سه رطل شراب کهنه و یک رطل پیه گوسفند و ده رطل آب جو و یک مثقال
حلتیت در پنج رطل آب جوشانیده صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال
زهره گاو را در یک رطل آب گشنیز حل کرده بحلقش ریزند و یک روز
علف ندهند علاج دیگر مویز دانه بیرون آورده با بادیان و سپندان
مجموع را کوفته با عسل معجون کنند و بخورش دهند و اگر سرکه خوب بجه
نیز داخل کنند نفع دارد و اگر با این علامات بخود بپیچد یا آنکه حرکت دهند
تمام بدن عرق کرده باشد ده رطل بول آدمی و یک رطل انکامه و نیم رطل
آب برگ و نیم رطل آب خیار مجموع را در ظرفی کرده یک رطل پیاز درشت
افکنند و تخم رازیانه و حلتیت از هر یک ده مثقال اضافه نمایند
آنگاه جوشانیده و صاف نموده در حلقش ریزند و بعد از ساعتی دو رگ
میان پاهای اسب را بگشایند و با نمک آب نیم گرم حقنه کنند
و دست و پای و زیر شکم را چرب کنند و اگر با علامات قولنج از چشم و بینی
آب و بلغم آید و بر زبان اثر ورم باشد بیخ هر دو گوش صداع کوچک

بکنند و رگ زیر زبان را نیشتر بکشایند و نیم رطل حبة الخضرا کوفته
با یک رطل روغن آمیخته کیلقی ریزند علاج دیگر بادیان رومی
و شکر سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد آمیخته کوتوشی دهند و گاهی
قولنج از هوای بسیار سرد بهم رسد و علامتش آنست که شکم دهان
دشوار میشود و موهای بدن راست می ایستد و آب از چشم می آید
علاج سه مثقال قسط سفید را با سه دانه سیر کوفته در روغن زیت
بجوشانند و بر تمام بدن بمالند و اگر سبب قولنج حبس البول باشد
علامتش آنست که هر چه بادامیکش بد بهیأته در بول کردن مقارنت
و بسیار عرق میکنند و می افتد و می خیزد علاج میل را بمشک حالیا
آلوده نمایند و بسوراخ ذکر بدوانند و دست اکل آلوده کهنه لحظه
لحظه از سر حشفه تا کفل بمالند و اگر مادیان خیابی شود دست سوخته گرم
بنمک و مشک آلوده نشانند و باندرون فرج پس کنند و در پهلو نیز دست
چرب کرده اندرون مقعد کردن نفع دارد و اگر مثانه از وضع
گردیده باشد درست میشود و اگر بول همه قطره قطره آید بجای آب
شیر و دوغ بدهند و در اکثر این امراض از آب و جو پرهیز فرمایند
و بعد از تشنگی و گرسنگی تمام آب نیم گرم بدهند و جو کمتر از عادت
و بهتر آنست نصف مقدار عادت گندم را جوشانیده بعوض جو بدهند

وهر روز قدری از آن کم کرده و مثل آن جو بیفزایند تا وقتی که بقدر عادت رسد

و بهترین معالجات در عموم امراض و خصوص رنجهای باطن اسب آنست

که بدعا و بصدقات متوسل شوند چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم

علی بن طاوس علوی قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار

نقل کرده که شخصی این دعا بر اسب مرده خواند و بفضل الهی آن اسب

زنده شد أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْعِلَّةُ بِعِزَّةِ عِزَّةِ اللهِ

وَبِعَظَمَةِ عَظَمَةِ اللهِ وَبِجَلَالِ جَلَالِ اللهِ وَبِقُدْرَةِ

قُدْرَةِ اللهِ وَبِسُلْطَانِ سُلْطَانِ اللهِ وَبِلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ

وَبِمَا جَرَى بِهِ الْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَبِلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ

إِلَّا بِاللهِ إِلَّا انْصَرَفْتَ باب چهارم در معالجه سایر امراض

باطن اگر زحمتی بسر رسیده باشد علامتش آنست که چنانکه بهم میرسد

چون از آخور باز کنند راه رفتن دشوار باشد و دست و پای

بهم بر آید و چون چند قدم برانند آن حالت برطرف شود اما

لنگد علاج خون بگیرند و نمک بگوشت خوک پاشیده بر آتش

نهند تا جوش آید و آنگاه بسینه اسب بمالند و در آب عمیق افکنند

تا شنا کند و اما علامتش آنست که سر فرو افکند و تمام عضلات

کمر و چشم را خواب داده و دست و پا در رفتن مضطرب باشد

وبینی گاهی سرد و گاهی گرم شود و علف کمتر خورد علاج نعل از چهار دست و پا
نقطه و نمک بمالند و خون بگیرند و یکروز آب نه دهند انگاه
چهار رطل مویز و پنجعدد خیار و نیم رطل آب کچ بشانند تا بدو رطل
آید پس صاف کرده بحلقش ریزند و اگر خشکی بر سبب غالب گردد
علامتش آنست که باریکی و نزار شود و سینه بیاماسد و بینی خشک شود
علاج یک تب خون شش بز بگیرند پس روغن گاو و روغن کنجد از هر یک
نیم رطل بحلقش ریزند و موی سر بز سوخته با نبید و با آرد جو خمیر کرده
بخوردش دهند و چند روز علف تازه بدهند و اگر بعلت
استسقای اسب کم شود چنانکه علف نخورد یا هر روز از قدر عادت
چیزی کم کند چو گاه قدید کاهش بسانند و روغن بکلوش بریزند
و با بیه خروس و شراب کهنه حقنه کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک
سه مثقال حلتیت یکمثقال هلیله زرد و سپندان سرخ و زیره کرمانی
و نانخواه و سعتر از هر یک ده مثقال مجموع را کوفته با شراب حل سازند
صاف نموده بحلقش ریزند و این چهار سه روز پیاپی ریزند و اگر اسب
کرم در شکم داشته باشد علامتش آنست که پوست بر بدنش خشک شود و موها سیخ
شود و گمهان بدیوار بمالد و علف بسیار خورد اما فایده آن ظاهر
نشود علاج یک رطل خرما و یکمثقال صبر سوده در شراب حل سازند

دهند

صاف نموده نیم رطل روغن اضافه نمایند و بکلوبش ریزند و یکرطل
جلد و نیم رطل سپندان یا جو یا گندم که در شراب جوشیده باشد
سه روز بدهند علاج دیگر یکرطل مویز سیاه را دانه بیرون آورند
و یکرطل حلبه سفید یا بکرم شسته خشک کنند و زیره کرمانی و بادیان
و گشنیز خشک و نانخواه و خردل سیاه از هر یک پنج مثقال مجموع را
کوفته با ده رطل آب جو خمیر کرده بکلوبش دهند و در وقت تشنگی آب
دیگ که گوسفند در آن پخته و معرا شده باشد سرد کرده بکلقش ریزند
و از هوای بسیار گرم یا حرارت مزاج ضعیف شده باشد آب جو
و ریوند چینی سفید یا چرغ تازه بیامیزند و بدان حقنه کنند و قدری
کافور در گلاب حل کرده بدماغش زنند و سه روز پیاپی هر روز
یکمثقال ریوند در آب بکلوبش بسبب آنکه تسکین حرارت میکند اما
اگر ریوند خراسانی باشد ده مثقال باید داد و ریوند ها که ازین
باب نمیتوان داد اسپی که بیمار باشد اصلا نباید داد که باعث
قولنج میشود و این از غرایب اثر طبیعت که ریوند در مزاج انسان
باعث حرارت و در مزاج اسب علت برودت است و اگر سردی هوا
باعث ناتوانی شده باشد در جای گرم ببندند و یکدو روز عسل بگرم
و آب را نیم گرم بکلقش ریزند و جو برشته بدهند یا علف سبز

علاج دیگر یکدسته اسفناج در روغن جوشانیده صاف نموده بکلفچی زریزند یا
وخرفه سفید و نوشادر از هر یک ده مثقال با پنج مثقال شکر معجون
کرده هفت حصه کنند و هر روز قسمی از آن بخورانند بنوشی دهند و اگر
باعث ضعیف بعضی از دندانها باشد یا بلندی بعضی از دندانها باشد که از آن
سبب علف و جو را خوب نخایند و هضم نشده از معده بگذرد علاجش
آنست که آن دندانها را بچکش بشکنند و بعد از شکستن روغن
گرم بمالند و چند روز از آب سرد احتراز نمایند و اگر اسپ علف
آلوده ببول گربه خورده باشد رنجور میشود خصوصا وقتی که آن گربه
مار یا بعضی از حشرات خورده باشد علاجش آنست که زبان زالو و دست و
پایش مضطرب میگردد و در رفتار سستی افتد علاج دو رگ شقیقه سد
بکشایند خون تا آنزمان ظاهر شود آنمقدار بگیرند که رنگ خون سرخ
شود و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده بکلفچی ریزند و اگر آن
رگها ظاهر نباشد سر اسپ بزیر آورده بدستی بندند که باعث ظهور آن
رگها میگردد و دیگر امراض باطنی که در ظاهر علامات ندارد هر یک در موضع
خود مذکور میشود باب پنجم در معالجه اورام اما ورم سر و چشم
اکثر از خوردن خرزهره یا علف دیگر که در مزاج اسپ سمیت دارد
حاصل میشود علاجش آنست که از دو رگ شقیقه یک رطل خون بگیرند و کافور سوده

در گلاب

در گلاب حل کرده بر ماش زنند و بیخ مهک را در شراب جوشانیده
کلیقش ریزند و آب ریاه تمر هندی در آن جوشیده با سرکه بپزند
و اگر اندرون گلو ورم کرده باشد آلو جو را با آب سماق با سرکه
یا با بودانه ترش خمیر کرده بعوض جو بر ضمادا اما ورم خاشی یا بیت
ده اگر سواری یا هوای سرد در وقت عرق حاصل شود علاجش آنست
ده اول نمک و سیاه دانه سوده کوفته با روغن بمالند و پاره چنگ
خیر سوده با روغن آلوده کرده یکشبانه روز بران موضع بندند و اگر برطرف
نشود حلبه و لبان و اشق و زنگار کوفته با سرکه مرهم ساخته
مکرر بندند و در وقت بستن و کشودن با آب نیم گرم بشویند تا وقتی
که ورم زایل شود یا بکشاید پس هر چه پاره دار شده باشد بتراشند
و زنگار سوده بپاشند و همان مرهم سوده بربالای زنگار بندند
چند روز تا وقتی که حرکت تمام شود و اگر بعوض آن مرهم قطران
و صبر صلایه کرده با روغن بمالند یا خاکستر سوده با بول الاغ
ممزوج کرده بمالند نیز نفع داده و اگر زیر دست نزدیک جمرنگ
بقدر لیموئی ورم کند نشگافند و هر چرک و خونی که دارد بفشرند
و نمک سوده یا برگ گل خطمی کوفته آن زخم را پر کنند و هر ریشی سوده
بشکل دایره داغ کنند و اما ورم خصیه علاجش آنست

و در میان آب عمیق رو به بالا برانند و زیره و باقلای خشک
کوفته با مویز دانه بیرون کرده و عسل و روغن زیت معجون کرده
ببندند و در ورم ذکر پیه مرغ را در روغن زیت جوشانیده
مکرر بمالند و اما استسقا علامتش آنست که شکم و سایر اعضا
اماس کند و چون انگشت بر آن اماس گذاشته زور کنند فرو رود
علاج در آفتاب گرم نشینند و جبهای متعدد بپوشانند چنانکه
سراپا عرق کند پس زیر ناف بمقدار چهار انگشت سوراخی باید کرد
بقدری که فتیله گنجایش داشته باشد تا زردآبه که در زیر جلد جمع شده
بیرون آید و بعد از آن حرکت بسیار فرمایند که همه جا دفع شود
آنگاه نفط سفید بر موضع زخم بمالند و در آن ایام بعوض علف
برگ ترب و برگ کرفس بدهند و اگر بایست نخود در آب
جوشانیده و همان آب سرد کرده در وقت تشنگی کمتر از
عادت بدهند و اما ورم زانو علامتش آنست که دنبه و خرما
کوفته بر آن موضع بندند و اگر بسیار سخت باشد قدری حلبه نیز داخل کنند
و بعد از سه روز که ورم نرم شده باشد به نیشتر بشکافند هر چرک
و خونی که داشته باشد بفشرند و اگر با این داروها نرم نشود پیاز
نرگس را کوفته ببندند و اگر بهیچ وسیله نرم نگردد داغ کنند

واگر محل رستن سم بالای سم ورم کند و چیزی مانند آب بیرون آید
واین اکثر در زمستان در زمینهای نمناک پر آب و علف میگردند
بهم میرسد علاجش آنست که زاج و مازو سوده کوفته با قطران گداخته
بیامیزند و بر تمام سم بمالند و خیک یا کشکول سفره بر سم بندند و اگر
عضوی از اعضا بسبب گزیدن مار یا سایر حشرات ورم کند سیر
کوفته با سرکه یا آب لیموی بندند یا مالند و روغن بید انجیر ریزند و از محل
خون بگیرند پس اگر آن ورم در حوالی سر باشد رگهای شقیقه و اگر موضع
دیگر باشد رگی که در آن حوالی است بگشایند و سرکه و خاک باران دیده
بر تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب گرهی بهم رسد چون مهره سخت
واین اکثر در پس دست میباشد علاجش آنست که مکرر با دست بمالند
و باندازه آن قدری سرب یا آهن کوبیده بر آنجا بندند تا نرم شود
و اگر باینها معالجه نشود حصه پیاز نرگس و یک حصه کوهان شتر کوبیده
و مرهم سازند پس حلقه از آهن که در آن مهره بگیرد بر آتش گداخته
آن مرهم سوده در میان آن حلقه بر سر آن مهره بندند تا وقتی نرم شود
و شکافته شود آنگاه شکافته بفشرند و نمک پر کنند **باب ششم**
در معالجه جراحات اما زخم سر دوش اکثر قابل علاج نیست و اگر
بعضی تمام علاج کنند باندک سواری عود میکند و طریق معالجه آنست

در پایین زخم سوراخ بنشتر زنند تا ماده میل بآن طرف کند و مرهم بر بالای
زخم نهند و اگر کهنه شده باشد چند جا داغ کنند چنانکه تمام زخم را
فرا گیرد و داروهایی که گوشت نو برویاند استعمال کنند و اما سایر
زخمها اگر گوشت اطراف آن فاسد شده باشد برگ بوته خشک و زنگار را
صلایه کرده با روغن مرهم سازند و بر زخم گذارند تا یکشبانه روز تا گوشت
مرده را زایل کند و اگر سرگین اسب خشک کرده بسوزانند و با
روغن آمیخته بر زخم ببندند نیز نفع دارد و اگر با اینها زایل نشود
تخم ترب و مغز پسته دانه را کوفته ببندند علاج چوب بید تر
و پوست خرزهره را بسوزانند و خاکستر آنرا با آب نمک بر زخم
بمالند اما از نصف روز بیشتر نگذارند که استخوان را نیز ضایع نمود و اگر
کرم در زخم بهم رسیده باشد اول با آب کندنا بشویند بعد از آن آهک
آب ندیده و از زاج صلایه کرده و چون کرم و گوشت فاسد در
اطراف زخم نماند و غرض رسانیدن گوشت تازه و ازاله زخم باشد
پوست هلیله و پوست انار شیرین و شب یمانی و کندر مجموع را کوفته
با سفیدی تخم مرغ بیامیزند و یکشبانه روز بر آن موضع ببندند بعد از آن
کشوده با نمک آب گرم بشویند و با دنبه و روغن شیر تنک چرب کنند
و چون زخم میل به بستن کند قیر و موم و کندر را در سرکه کهنه پخته

بدستور مرهم بگذارند و اما زخمی که از گزیدن سباع حاصل شود
بهترین علاج آنست که هر روز چند مرتبه بآب سرد بشویند و پلیته
در روغن زیت جوشانیده بمالند و در خصوص زخم پلنگ شکم ضفدع را
بشکافند و بر آن زخم ببندند و اگر بسبب افتادن از جایی یا صدمه
عضوی زخم شده باشد سنگ مقناطیس را بآب بسایند و مکرر بر آن موضع
بمالند و یا دنبه چرب کنند و در زخم تیر و شمشیر کرم سرخی که در زمینها
میباشد خشک کرده صلایه کنند و بر آن موضع بپاشند و زرآوند را
صلایه کرده با عسل بیامیزند و بمالند و هر گونه زخمی که از آب و هوای
بد روی دهد پرهیز باید کرد و دود چوب گز یا سرگین و پوست خشخاش
بعضو زخمدار باید رسانید و اگر پیکانی در میان گوشت مانده باشد
پنبه را بآب کامه تر کرده مکرر بر آن موضع گذارند و دهن زخم را
با پیه خوک چرب کنند و بعد از بیرون آوردن جای آنرا با زرده
تخم مرغ و نمک چرب کنند و در جذب آلات حدیدی مقناطیس کمال
تاثیر دارد و هر زخمی که بعد از التیام موضعش مو بر نیاید و لو تراشند
سم اسب سیاه را بسوزانند و صلایه کرده با روغن زیت بر آن موضع
بمالند و اگر جایی از بدن اسب بسبب ظاهری زخم شود و خون آید
ماست گاو را با خار خسک آمیخته بمالند اما اینکه گوشت هر چند علاج

نکنند بهتر است ازین جهت که باعث دفع اخلاط فاسد وحفظ
از سایر امراض است اما ترکیدن سم که آنرا شقاق و ثمله گویند علاجش
آنست که آن شگاف را با هم و نفط پر کنند و دنبه و قطران سه
کداخته جوشان بریزند و روغن بادام تلخ بمالند و مکرر سواری کنند
علاج دیگر یکدو روز جو ندهند و شکر و خشخاش و روغن باهم
آمیخته بحلقش ریزند و چون شروع در جو دادن کنند مقداری
از عادت کم کرده بعوض آن گشنیز خشک اضافه نمایند و پیه سه
در کرباس پیچیده بر ساق بندند که از آنجا قطره قطره بسم می آمده باشد
و صبر و کندر و زاج و پیه آهو و مغز بادام تلخ را صلایه کرده
با شیره عنب الثعلب و روغن آمیخته نیم گرم چند روز بپای بر سم
و خوابگاه بمالند و همواره سم سه یا روغن گل مالیدن بر نافع است
و اگر سم از یک جا سوده قطران و نفط سفید سه جوشانیده بر میان
سم ریزند و آرد گندم را با پیه کوبیده و آب کنند تا خمیر کرده
سه روز بندند و در زیر پای بر کاه خشک ریزند باب هفتم
در معالجه جوشش و خارش و لکه اما خنازیر دانه ایست بقدر
نخود یا بزرگتر در گردن پیدا میشود و اگر بزودی علاج
نکنند تمام بدن را فرو میگیرد و باعث هلاک میشود و اکثر این مرض

ارغوان

از خوردن سوسمار کوچک در میان علف حادث میشود علاجش آنست
که آن موضع را با تیغ بشگافند و آن دانه سیاه بیرون آورند و زخم
با برگ کوکنار کوفته پر کنند و اگر در زیر دم حیوان دانه بهم رسد
و این اکثر در سینه سفید میباشد علاجش آنست که بشگافند و آن دانه
بیرون آورند و آب لیمو و نمک مکرر بمالند و اما سایر خوشهها که تمام
بدن سیاه گرفته باشد علاجش آنست که بقدر یک رطل خون بگیرند و تمام
خون سیاه با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن بمالند و اگر حوالی
جوشش تمام بدن زیاد باشد نمک سیاه با روغن گاو آمیخته بمالند
و اگر دهن آن خوشهها کشاده باشد و آب زرد متعفن بیرون آید زنگار
و نوشادر و نمک و قلیاب سیاه صلایه کرده بپاشند و صبر و زرنیخ
ارمنی از هر یک یک مثقال با آب جو آمیخته بخورد بدهند علاج دیگر
پرهای سیاه بسوزانند و خاکستر آنرا در آب گرم بخورد بدهند و نمک دارم
کوکه فارسی و مثل آن نمک در یک رطل روغن کنجد حل کرده بر بدن
بمالند و با آب صابون و نمک و نارنج بشویند و اگر خوشهها بر زانو یا
بر ساق و زانو کلان دمیدها شود و این نیز قسمی از شقاقات
علاجش آنست که اول قدری خاکستر در آب گرم ریخته با آن آب ساق
دمیدها را بسیار بشویند و هر روز ده مرتبه مرهم از زنگار و روغن زیت و موم بمالند

و بسرکه بشویند و نگذارند خون در دست و پا برایاب کنبالو و یکمثقال ریوند
در دوغ با یخ سرد کرده باشند ریخته بخوانند بنوشی دهند علاج دیگر گوگرد سنگ
و انزروت سوده صلایه کرده با روغن گل سرخ بمالند و اگر در زیر چیچک
دانهای جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی آن دانهها را بسوزن سوراخ کنند آب بریزند
و ده روز بگذارند آنگاه انزروت و چوز بوا بر روی آتش گذاشته
در زیر آن بدانند تا دود آن بدانها رسد و شیر و شکر و روغن زیت
با هم آمیخته بکلوی آب بریزند و هر قسمی از اقسام جوشش که بود دفع
و چون دانهای ریزه چیزی در آن ظاهر شد علاجش آنست که زرنیخ سرخ
و زرنیخ زرد از هر یک دو درم و آهک نشسته چهل درم مجموع را صلایه
کرده در سرکه شد سه چهار مرتبه بگذارند چنانکه هر مرتبه بقدر دو انگشت
سرکه بر بالای داروها ایستاده باشد بعد از آنکه خشک کرده باز دیگر صلایه
کنند و هر مرتبه زخم را با سرکه تر کرده قدری از آن بپاشند و اگر مغز
پنبه دانه سوده صلایه کرده بر آنجا بپاشند نیز نافع است و هر آبله
که کرم شود علاجش آنست که خون سیاه زنجبیل و موش میزید علاج
خون بگیرند و علف تازه بدهند و تیر و خاکستر بموضع خارش بمالند
آنقدار که زخم شود پس سیاه دانه و نمک و اشنان سوده کوفته با روغن
زیت بمالند علاج سپندان و نمک و کوکنار سوده صلایه کرده

با روغن شیره بمالند **علاج** زنگار سوده با مغز سر گوسفند بمالند و هر یک

ازین دو امارا مالیده باشند در وقت شستن آب صابون شویند

و اگر این مرض کهنه شده باشد هدهد را در آتش بسوزانند و خاکسترش را

بآب آمیخته در وقت تشنگی بخوردش دهند و بدل آن بآب صابون شویند

و دو امالی بالا را استعمال کنند و اگر موی قاصد بریزد دوای نیز

از اقسام شقاق است بعد از آنکه مکرر بآب صابون شسته باشند مغز

ساق گاو و مغز ساق الاغ و روغن کوهان شتر و پیه خوک را

با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند و اگر این دو امالها فرق نشود

روغن باچه نیز نافع است و اگر بر کوه لیا حشیم یا سایر اعضا لکه‌های

سفید بهم رسد خوک را بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده سر

کوزه را بگل بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد و آنگاه خاکستر

آنرا با روغنی که از پایان کدوی تره چکیده باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند

و سیاه تخمه را کوفته با روغن زیت مالیدن نیز نافع است

باب هشتم در معالجه تتمه امراض دست و پا اما لنگیدن اگر جهت آن باشد

که از جای بر افتاده یا در اثنای رفتن دست و پا بسوراخی رفته و در

بیرون آوردن رگی از جای خود کج شده باید از ساق تا

و کفل همه جا دست بمالند تا معلوم شود که کجا درد میکنند پس آن موضع

اول روغن نیم گرم در پوست نارنج و سرگین گوسفند و سیر دران
جوشیده باشد چرب کنند و اگر باان زایل نشود زفت و موم
گداخته با کرپاس بر انموضع بندند و چند روز بگذارند و اگر باینها
بر طرف نشود بشکل سکه داغ کنند و اگر ماده بعقب حوالی خود
ریخته و انموضع ورم کرده باشد و این اکثر از رنج و طعنه بسیار حاصل میشود
علاجش آنست که نمک سیاه در آب حل کرده چند روز بپایه مالند
بعد ازان تراشه چرم با سریش خمیر کرده بگیرد و روز دیگر ببندند
بعد ازان بآب نرم کرده بکشایند و اگر هنوز ورم باقی باشد انجیر خشک سوده
در سرکه خیسانیده چند روز دیگر ببندند و اگر باین تدبیر زایل نشود
رگی را که طرف بیرون خوبه کالنت بکشایند چنانکه نشتر از رگ بگذرد
و پی را ضایع نکنند پس بسبب آهسته آهسته حرکت فرمایند تا هر ماده که در رگها
جمع شده دفع شود بعد ازان چند عدد مگس سیاه در قطران
و روغن بجوشانند و بر کرباسی اندوده سه روز بر آنموضع بندند
و هر روز بآب سرد بشویند و اگر ماده باینطریق دفع نشود آهن پاره
گرم کرده باندرون زخم فرستند که بسبب حرارت جذب رطوبت
کند و دران ایام نگذارند که دست و پا را با دندان بخاید و یا بر جائی
بمالد که باعث ناسور جراحت میشود علاج دیگر همانموضع سیاه باید

دل چکو

داغ کنند چنانکه بعصب نرسد و پوست نترکد و طریق داغ کردن آنست که اول قدری قطران
بمالند پس آلت داغ را بر بالای قطران گذارند آنقدر زمان که قطران
در جوش آید بعد از آن پیه خوک و روغن را با نمک آمیخته چند روز
بر روی داغ بندند و هر روز باب سرد بشویند و چون اکثر اوقات
این داغ الکل شبیه قاضی میکنند از اینجهت ترکان قازلی داغی
گویند و اگر این کوفت سخت در اوایل علاج نکنند تمام روز بروز
سخت میشود تا آن زمان که شبیه باستخوان گردد و اسب بلنگاند علاجش
آنست که آن موضع سوا بشکافند چنانکه آزاری بعصب نرسد و آن ماده سفید
از میان عصب و استخوان خوب پاک بیرون آورند و آن شکاف را
بنمک پر کرده کرباس سخت بندند و هر جای سینه و زانش که داغ کرده
باشند از این کوفت ایمن باشند از جهت آنکه راه رگهای ماده بسبب داغ
مسدود شده و اگر دست و پای اسب از ایستادن بسیار ورم کرده باشد
از پاشنه خون بگیرند و سبوس با سیر جوشانیده بر آن موضع ببندند.
و اگر باعث لنگیدن اسب رگت عرق النسا باشد و آن رگیست
در اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهر میباشد و چون فربه شوند
آن رگ مخفی میگردد و موضعش چون شکافی میان گوشتها بهم پیوسته
باشد مینماید علامتش آنست که هرگاه دست بر آن رگ گذارند

اسب پا تاب میشود **علاج دیگر** هر جای را انرا که محاذی رگ باشد
و جایی بقدر سر انگشت بعد داغ کنند و از میان آن موضع خون
بگیرند بقدر یک رطل انگاه با کرباسی محکم به بندند تا خون بایستد
و اگر سم اسب آماس کرده باشد علامتش آنست که از دو بر پای شوند
گدازنده چون دست بر انجا گذارند گرمی محسوس میشود و این اکثر از
بستن در جای نمناک حاصل میشود و علاجش آنست که نعل را باز کنند
و سرکه تند بریزند و بر بندند تا وقتی که گرم آید پس کوفته
و سبوس آرد جو سوده در روغن بجوشانند و با کرباسی سه چهار مرتبه بر اصل
سم بندند و ریختن نفط نیز کمی منفعت دارد **باب نهم** در معالجات
متفرقه اگر در بدن اسب پیس بهم رسد شب یمانی سوده با روغن
زیت آمیخته بمالند و در آفتاب گرم بدارند آنقدر زمان که عرق
کند انگاه باب گرم بشویند و اگر بعضی از تارهای موی دم کوتاه و کنده
شود و چون بکشند بیخش سفید باشد علاجش آنست که بعد از کشیدن
صبر و نمک و زهره گاو را با روغن زیت آمیخته بر موضعش بمالند و اگر
سم اسب کوچک باشد و خواهند بزرگ شود لعاب ریشه خطمی را
جوشانیده بمالند و سیر کوفته سوده با پیه کده خشک شبانه روز
بندند و یکهفته هر روز دو نوبت قطران گرم بمالند و بر روی کاه

خشک شد

خشک باشد حرکت نفرمایند و اگر رگ بهم از موضع خود بیرون آمده باشد
با نمک و سرکه مکرر بشویند و روغن گاو بمالند و اگر باد نفخ یا استسقاء
شود انگشت باندرون فرجش کنند ملاحظه نمایند اگر گوشت
یا رگ بر هر طرف راست و چپ بهم باشد آنها را ببرند آنگاه دست
چرب کرده باندرون کنند چنانچه با بچه دان برسند و هر کس فتح
در آنجا بهم باشد بیرون آورند و مکرر آب باران موضع ریزند
و آن اندرون را بشویند تا وقتی که هیچ گونه کثافت باقی نماند
پس کیسه کوچکی را که سر گوشه آن رشته دراز باشد از ابریشم کنند
و باید که کیسه بمقدار باشد بعد از غسل نیم بقدر نیمو شود
آنگاه یک جو مشک و یک جو کافور و یک دانگ زعفران و هفت دانه فلفل
ملایم کرده با پنج مثقال عسل و ده مثقال گلاب ممزوج کنند
و آن کیسه را دران شربت بخیسانند چنانکه هر قدر ممکن باشد جذب
نماید پس در میان بچه دان بگذارند و سر رشته را در بیرون بدم
اسب یا جای دیگر محکم به بندند که باندرون کشیده نشود و بعد از آن
که کیسه از سر شب تا صباح یا از صبح تا شام در آنجا بهم باشد
اسب نر را حاضر سازند آنگاه سر آن رشته را باید بدست گرفته
آن کیسه را بقوت و سرعت بیرون آورند و همان وقت اسب نر را

بکشند و این عمل باعث الم نمیشود و فرج ماده مهیای حرارت و خشکی اکبر شد
و نطفه را برغبت جذب نماید و صورت بندد و باید که آن رشته به
قدری محکم باشد در کشیدن گسیخته نشود و اگر سبب شهوت غالب
باشد و بدان سبب سرکشی و حرکات و آوازهای ناخوش کند
عدس و سداب سبز را در آب جوشانیده و صاف نموده و جو
کافور اضافه نماید و با شکر بقوام آورده با آب گرم حل کنند
و بحلقش ریزند و از جمله ادویه قطع شهوات با و میکنند
شاهدانه و گشنیز و برگ بید و سرکه و آش ترش و شبت و زیره
و شونیز و حرفه هر کدام بطریق مناسب باو دهند و اگر با اینها زایل
نشود خصی کنند و بهترین طریق خصی کردن آنست که بر زمین
نرم خوابانند و دست و پایش را محکم ببندند و هر بیضه را
بدست گرفته پوست بیرونش را با تیغ بشکافند و بیضه را بیرون
آورند بعد از آن دیگری بیضه را بیرون آورده باشند آن موضع را
نمک سیر کنند و آهسته آهسته بی آنکه کسی سوار شود حرکت فرمایند
و بعد از سه ساعت بسته باشند باز همان طریق حرکت دهند
روز دیگر خون زخم ایستاده باشد بمرهم علاج کنند و سه روز
از آب پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاد شود کمتر از عادت بدهند

وچون زخم به شود سواری کوچک و سبک بر او نشسته با هستگی بر آید
و بعضی گفته اند تا چهل روز سوار اسپ گران بر وی ننشیند تا چهار ماه
ندوانند و بهترین اوقات ایام اعتدال هواست و اگر وقت
دیگر ضرور شود از سرما و گرما پرهیز فرمایند و درین باب کمال احتیاط کنند

خاتمه در بیان مجملی از اسپان پادشاهان و ذکر تعویذات

قبل ازین در مقدمه بتقریب تحصیل زاد الرکاب و تفصیل انواع اسپ
رقمزده کلک بیان شد و پیشینیان درین فن تالیفها نموده اند
در شرح نتاج زاد الرکاب و شعب مختلفه آن کمیت خامه سبک
سیر سوده نمیتواند گوی سخنها نگاشته اند همانا در ازمنه سابقه
در عالم هنوز پیرایه معموری نگرفته بود اگر بر سبیل ندرت در قبیله
از قبایل عرب یک اسپی یافت میشده هر طرف از اوصاف و شمایلش
داستانها می پرداخته اند و بر سبیل روایت امانت داران روایت
گونه اختلاف بر حسب النسخهای کشیده اند الحمد لله تعالی و تقدس
امروز آن اسپها بدرجه علیا رسیده و همتها اوج بلند گرفته
عقول و اوهام را سر رشته این قسم امور نیست آنروز
خیل اسپان حضرت سلیمان را علی نبینا و علیه السلام بکثرت جمع کرده
و بعد از قصه فوت شمار سوار نکشید کسی که امروز در جمیع اسپان

پادشاهی بعد از آنکه عشرات الوف و مآت الوف بکجا رفته باشد
هنوز بقایای آن در اطراف عالم منتشر است یادی بنیاد بر روش علم
بشر و آثار از آنچه های عکا دخاصه شریفه که هر یک چون مرغ نامه بر
نسب نامه خویش را نازادالرکاب بر بال و پرواز داده مجملی بر
کمند تحریر آید از آنجمله بادپای کابل و غیره در حال مناسب از ممالک
محروسه بضبط ایلخیچیان و سرکمه ای امیرآخور باشی صحرا مقرر است
موافق نسخه عرض یونت ئیل از قرار نوشته کتاب و لقدی مستوفی
ارباب التحاویل بعد از وضع آنچه بانعام داده شده بیست و نه هزار
هفتصد و هفتاد و یک راس و آنچه از ابتدا و تقصان تا انتهای سیچقان ئیل
بوقوف امیرآخور باشی جلو و نقدی سرکوه کال هر طایفه از عساکر
یقورچیان و غلامان و تفنگچیان و توپچیان و ایشک آقاسیان و یساولان
و قوشچیان و عمله بیوتات و ارباب قلم و سایر عساکر منصوره
و ملازمان از مقربان و آقایان و اطبا و منجمان و شعرا و غیرها
و ارباب طرب سپرده شده موافق نقدی دفتر مزبور بیست و یک هزار
هشتصد و نود و هشت راس و آنچه بالفعل در ایام اقامت است
و احتمال سفر و حرکت کرد خاطرها نمی کنند و در اصطبل خاصه حاضر است
از قرار نوشته مشرف اصطبل بتاریخ شهر رجب المرجب سنه ۱۰۶۷

هم

هجری مطابق سال یکصد و شصت و یک شاهی صفوی موافق تخاقوی ئیل
ترکی دو هزار و یکصد و پنجاه و هشت است و آنچه کیفیت چاپارات
و سرعان در کل طول و عرض ممالک محروسه دیده و منزل بمنزل
مهیا و آماده میباشند و قیمت و خرج آنها از تحویل وزرا و عمال محال
داده میشود و چون نسخه متفرقه از آن بدفترخانه همایون نمیرسد و هر چه
در هر محل یافت شد در تحت حساب عامل المحل در دفاتر متعدده مشخص
میشود زبان خامه از شمار آن عاجز است و همچنین مناجم بعد از
عرض بهم رسیده تا حال که سال چهارم است و کتمل که از اصل بیشتر باشد
چون هنوز نسخه آن بدفترخانه نرسیده هر چه در این باب نقل شود
از سنجیده های آن بر شکست خالی از زیاده و کم و مناسب خامه
رسالت خانه نخواهد بود و همچنین آنچه در سنوات دیگر بسیر صرف ملاک
مصفوف شده چون بیش از حوصله وهم و خیالست قلم از تحریر آن
بعجز و قصور اعتراف مینماید و چون شرح بعضی از آن کیدی شراد آن
مذکور شد مناسب آنست که آیات و تعویذات و ادعیه منقوله که
از ائمه عصمت و طهارت صلوات الله علیهم مذکور شود تا هم آنها
از آفات علی الکمال محفوظ باشند و هم این رساله شریفه
مسعود الخاتمه و محمود العاقبه بانجام رسد بعضی از آنها که مطلق

حفظ والو کشه و همه کس را در همه وقت مناسب و لکن مبسوط
از عیه بتفصیل مذکور شده و آنچه در باب حفظ اسب و دواب منقولست
درین مقام مذکور میشود از آنجمله شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن
طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده که جهة حفظ از جمیع
بلیات این دعا را بنویسند و بر گردن اسب ببندند بسم الله الرحمن الرحیم
أَعُوذُ وَأُعِيذُ دَابَّةَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْمَعْرُوفِ
بِكَذَا وَكَذَا وَسَائِرَ دَوَابِّهِ مِنَ الْخَيْلِ مِنْ دُهْمِهَا
وَأَشْقَرِهَا وَكُمَيْتِهَا وَأَغَرِّهَا وَمُحَجَّلِهَا وَخَصِيِّهَا
بسم الله الرحمن الرحيم أُعِيذُ مَنْ عُلِّقَ عَلَيْهِ كِتَابِي هٰذَا
مِنَ الْخَيْلِ وَالدَّوَابِّ كُمَيْتِهَا وَشُقْرِهَا وَبُلْقِهَا وَ
دُهْمِهَا وَحُجُورِهَا مِنَ الْمَشَشِ وَالدَّهَشِ وَالرَّعْشِ
وَالدَّغْصِ وَالرَّهْبَةِ وَالْبَرْصَةِ وَخَفَقَانِ الْفُؤَادِ
وَرَعْدَةِ الْقَفَاقِ وَالرَّجْسِ وَبَلْعِ الرِّيشِ وَبَلْعِ
الْحَشِيشِ وَالْهُزَالِ وَالْخِذْلَانِ وَوَجَعِ الْجَوْفِ
وَالرِّيحِ فِي الرِّيشِ وَمِنَ الطَّرْفَةِ وَالصَّدْمَةِ وَالْعِثَارِ
وَالْحُمْرَةِ وَالْبَهْرِ وَسَائِرِ الْأَعْلَالِ فِي الْبَهَائِمِ وَدَفَعْتُ
عُيُونَ السُّوءِ عَنْهَا فِي سَائِرِ حُرُومِهَا وَجُسُومِهَا
وَبَشَرِهَا

وبشرها ولحمها ودمها ومخها وعظمها وجلدها وجوفها
وعرقها وعصبها وشعرها وخدها وبطنها وظهرها
وظاهرها وباطنها بالإحاطة الكبرى وبأسمائه الحسنى
وبكلماته العظمى من الامتناع من الأكل والشرب
والتغضف والالتواء والضربان ومن جراح الحديد
وضربا ووجع بالشوك وحرق بالنار أو كلب
كلب ومن وقع نصال السهام وأسنة الرماح
ومن القوائم اللوازع ومن ضربة موهنة
ووقعة محطمة وسقطة موجعة وعثرة معرجة
ووقعة مؤلمة أعيذه وراكبه بما استعاذ به
النبي صلعم البراق وبما عوذ به فرسه السحاب
وبما عوذ به علي عم فرسه النزاق وبما عوذ به
شمعون الصفا فرسه الطماح وبما عوذ به موسى
الكليم فرسه الذي عبر في إثره البحر عوذت
هذه الدابة وصاحبها وموضعها ومرعاها
وسائر ما له من الكراع والرائع من الهامة
والسامة والعين اللامة ومن سائر السباع والهوام

وَمِنْ كُلِّ أَذِيَّةٍ وَبَلِيَّةٍ مِنَ الشُّهُورِ وَالدُّهُورِ وَالرَّدَّةِ
وَالْغَرَقِ وَالْحَرْقِ وَالْبَوَارِ وَمَدَارِكِ الشَّقَا
بِالْعَقْدِ الْعَظِيمِ وَالْأَسْمَاءِ الْأَقَلِيَّةِ الْعَلِيَّةِ مِنْ
أَعْيُنِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَجْمَعِينَ بِسْمِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بِسْمِ اللّٰهِ عَالِمِ السِّرِّ وَأَخْفَى بِسْمِ اللّٰهِ الْأَعْلَى وَبِأَسْمَاءِ
اللّٰهِ الْكُبْرَى فِي سُرَادِقِ عِلْمِ اللّٰهِ وَفِي حُجُبِ مَلَكُوتِ اللّٰهِ
الَّذِي يُحْيِي بِهِ الْأَمْوَاتَ وَبِهَا رُفِعَتِ السَّمٰوَاتُ
وَبِأَسْمَاءِ اللّٰهِ الَّتِي أَضَاءَتْ بِهَا الشَّمْسُ وَارْتَفَعَ
بِهَا الْعَرْشُ مِنْ سَايِرِ مَا ذَكَرْتُ وَمَا لَمْ أَذْكُرْ
وَمَا عَلِمْتُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَدَفَعْتُ عَنْهَا سَايِرَ الْعُيُونِ
النَّاظِرَةِ وَالْعَادِيَةِ وَالْخَوَاطِرِ الْخَاطِيَةِ وَالْقُلُوبِ
الْوَاغِرَةِ بِلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
اللّٰهُمَّ دعاء دیگر از کتاب مذکور باید نوشت و بر کتاب او
اللّٰهُمَّ احْفَظْ عَلَيَّ مَا لَوْ حَفِظَهُ غَيْرُكَ لَضَاعَ وَاسْتُرْ
عَلَيَّ مَا لَوْ سَتَرَهُ غَيْرُكَ لَشَاعَ وَاحْمِلْ عَنِّي مَا لَوْ
حَمَلَهُ غَيْرُكَ لَكَاعَ وَاجْعَلْ عَلَيَّ ظِلًّا ظَلِيلًا
أَوْ حَاجِبَهُ كُلَّ مَنْ رَامَنِي بِسُوءٍ أَوْ نَصَبَ مَكْرًا

ابني ص

أَوْ

أَوْ تَهَيَّأَ لِمَكْرُوهٍ حَتَّى يَعُودَ وَهُوَ غَيْرُ طَارِقٍ لِي
وَلَا قَادِرٍ عَلَيَّ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِمَا حَفِظْتَ بِهِ كِتَابَكَ
الْمُنْزَلَ عَلَى قَلْبِ نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ
وَقَوْلُكَ الْحَقُّ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ
لَحَافِظُونَ در رنگ کردن خضاب اگر خواهند رنگ ریش
سفید را سیاه کنند بگیرند قدری مورد سماق و مازو و زنگار
و گل ارمنی و آهک همه بکوبند و به آب گرم حل کنند و بریش
بمالند سیاه گردد و چون خواهد که ریش سیاه را سفید کند قدری
اشنان با ورق خرزهره بجوشانند و صاف کنند و کلیله کنند
و مغز سر خر را بکوبند و در وی ریزند و در ریش سیاه مالند سفید شود
و اما این عمل بیش از شش ماه نماند و وقت بهار همان موی اصلی
برآید علاج دیگر در باب سفیدی چشم اسب سرگین گنجشک و سرگین
آدمی را صلایه کرده در چشم بکشند سفیدی ببرد و آب باز ایستد
و استخوان سر آدمی سائیده سه روز در چشم اسب کشند بهتر باشد
و کهربا نیز خوب باشد و بدانکه بهتر است بیشترین علتها از سرما
و گرما رسد و نشان علت گرما آنست که اسب موی برخواسته بیفتد
و گوشها آویخته است باشد علاج آنست که شبت نیم من و حلبه

شسته نیم من هره را با جو بیامیزند و سه نوبت بیاشامند و اگر
در مقعد بهب کرم باشد نافع باشد هرگاه اسب جو بگیرد از آن
کرم خولون باشد علاج دیگر هرچند عدد تخم مرغ بشکنند و در گلوی اسب
ریزند و بعد از آن در آب سرد ایستاده برهنه کنند و آب سرد
بر پشت اسب ریزند تا سه روز آب و جو ندهند بهتر شود
هرگاه اسب را داوقه در پا میان شش به هم رسد رگ ضعیف در میان
کعب است او را ببرند به شود اگر اسب برص به هم رساند باید
قدری حب السلاطین بکوبند و بر گرد برص او نهند تا گوشت
سفید او را ببرد اول و بعد از آن نیل با گلاب صلایه کرده
بر زخم او بمالند بهتر شود هرگاه شقاق در پای اسب و خر و گاو
به هم رسد قدری آهک بر او بمالند تا موی او را ببرد و بعد از آن
بر روغن با چه چرب کنند نافع باشد یا پاره نمک و اگر خیار
بمالند خون اول تخم و بعد از آن پاره روغن یا چه در پوست
چرب کنند و یا او بیندند نافع بود هرگاه اسب آلکه به هم رساند یا در گوش
یا در خصیه یا در روی اسب پیدا شود علاج آن سه روز سه نوبت
زنگار با سرکه شد بهم بیامیزند و طلا کنند نافع باشد تعوید دیگر
صح کتاب امان لا خطار از برای دواب از امام محمد باقر

وامام

وامام جعفر الصادق علیه السلام از کردن اسب آویزند

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ أُعِيذُ مَنْ عُلِّقَ عَلَيْهِ كِتَابِي

هٰذَا مِنَ الْخَيْلِ وَالدَّوَابِّ كُمَيْتِهَا وَشُقْرِهَا وَبُلْقِهَا

وَدُهْمِهَا وَأَغَرِّهَا وَأَسْوَانِهَا وَسَمِيدَعِهَا وَنُزُورِهَا وَإِعْسَانِهَا وَمُحَجَّلِهَا وَأَصْفَرِهَا وَمَا اخْتَلَفَ مِنْ أَلْوَانِهَا

مِنْ أَلْوَانِهَا أَعُوذُ وَأَمْنَعُ وَأَزْجُرُ وَأَعْقِدُ

وَأَحْبِسُ عَمَّنْ عُلِّقَ عَلَيْهِ كِتَابِي هٰذَا مِنْ جَمِيعِ الْخَيْلِ

وَالْبَهَائِمِ وَالْحَيَوَانِ مِنَ الْكُزَازِ وَالصِّدَامِ

وَمَضْغِ اللِّجَامِ وَمَرَضِ الْأَسْنَانِ وَالْأَرْسَانِ

وَالْعَثْرَةِ وَالنَّظْرَةِ وَالسَّكْرَةِ وَالْحَصَاةِ وَالتَّعْزِلَةِ

وَوَجَعِ الْكَبِدِ وَالرِّيَةِ وَالطِّحَالِ وَالْانْتِشَارِ

وَالْعِشَارِ وَالْكَبْوَةِ وَالْقَرْعَةِ وَالْعَرِيرَةِ وَالْحَكَّةِ

وَالْجَرَبِ وَالْجُلَّانِ وَالْقَصِّ وَالْحُمْرَةِ وَالْبَهْدَرَةِ

فِي الظَّهْرِ وَالزَّوَائِلِ وَالنَّفَاخِ وَالْعَلَاقِ وَالذُّبَابِ

وَالزَّنَابِيرِ وَالْارْتِعَاشِ وَالْارْتِهَاشِ وَالظُّلْمَةِ

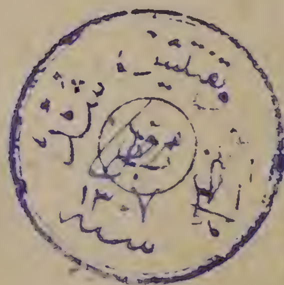
وَالْمُقَلِ وَالْوَرَمِ وَالْجُدَرِيِّ وَالطَّبُوعِ وَمِنْ صُحْمَحِ

وَالرِّيحِ وَمِنَ الْفَالِجِ وَالْقُولَنْجِ وَالْجِمَاعِ وَقِيَامِ

الْعَيْنِ وَالدَّمْعَةِ عِنْدَ الْجَرْيِ وَمِنَ النَّفَسِ

٦٠

والتنحل ومن مسقط شعر الناصية ومن الا
ومن الكلف ومن البرص وبلع الريش ومن
ومن قهر الارتباع ومن النكبة والنملة ومن
من الآنية والعلف والسبح واللجام حققت
جميع ما علق عليه كتابي هذا بالله العظ
من كل سبع وضبع واسد واسود ومن
والطارق الا طارقا يطرق بخير قل من يك
بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر
معرضون بل هو الله الواحد القهار تحف
بذي العزة والجبروت وتوكلت على الحي
لا يموت نور النور ومقدر النور نور
ذلك الله الملك القهار فسيكفيكهم ا
وهو السميع العليم تعويذ دیگر از برای دابه هرکه
کیر باشد باید نوشت و برگردن بست و نیز
آب باید خواند بسم الله الرحمن الرحيم أولم
انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا انعاما
فهم لها مالكون وذللناها لهم فمنها



وأمثا

منها یا کلون دعای رکیه دلدل حضرت جبرئیل ع آورده

یا شافی کل مریض

والمح الوالح الحه اا الوانا لمح الح الی هما انا او لمح

والح الوادراده الواه الواسطه الوی و لی

واولواالکرا دراره اه امدافده اه لمح

الح اااا طه الواه والوامد امد نا لهداد الح اماه

فالله خیر حافظا وهو ارحم

الراحمین وصلی الله علی خیر

خلقه محمد و آله

اجمعین

تمت

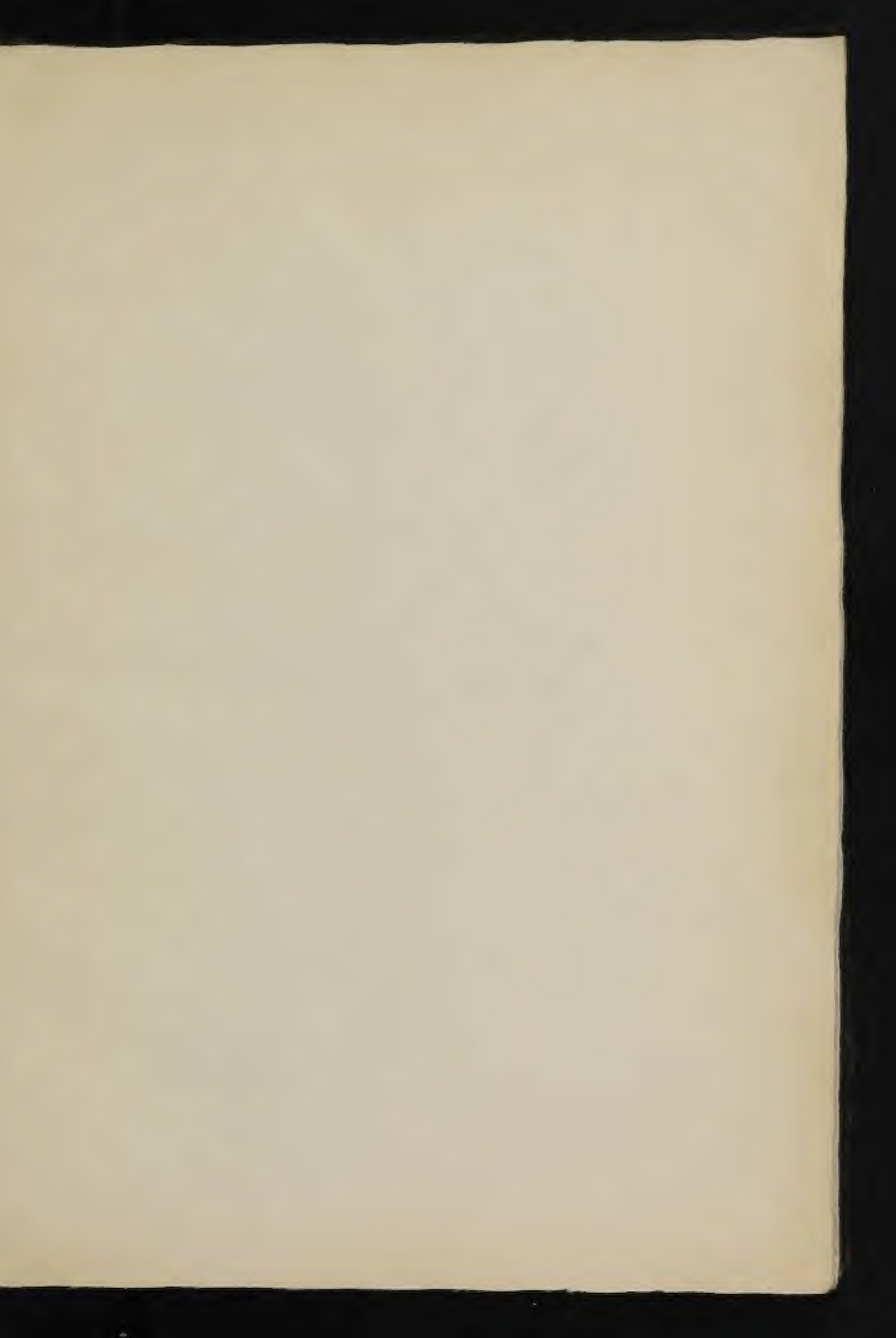
۲۳۲
۲
۲
۱

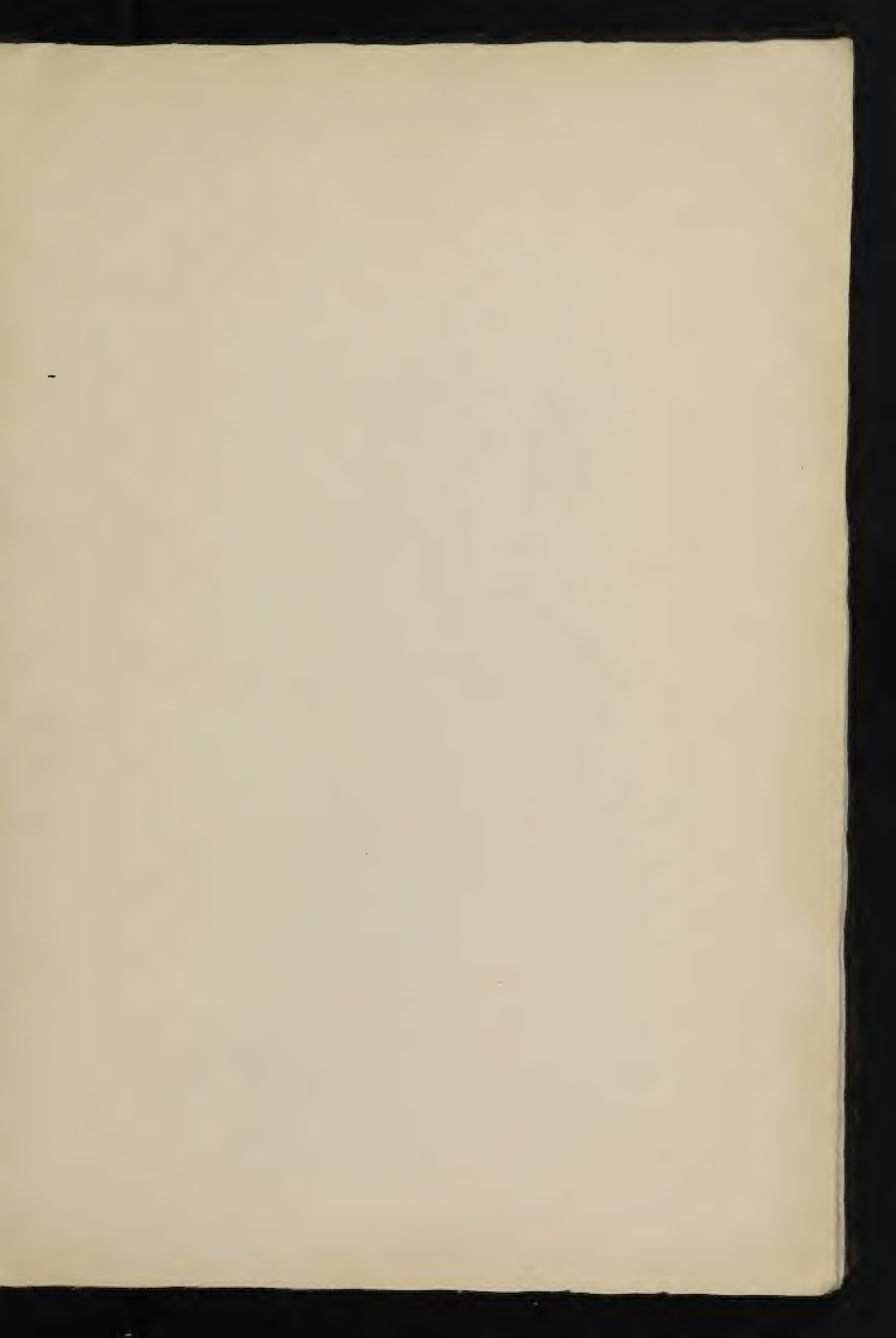
این عزیز نسخه... [illegible]

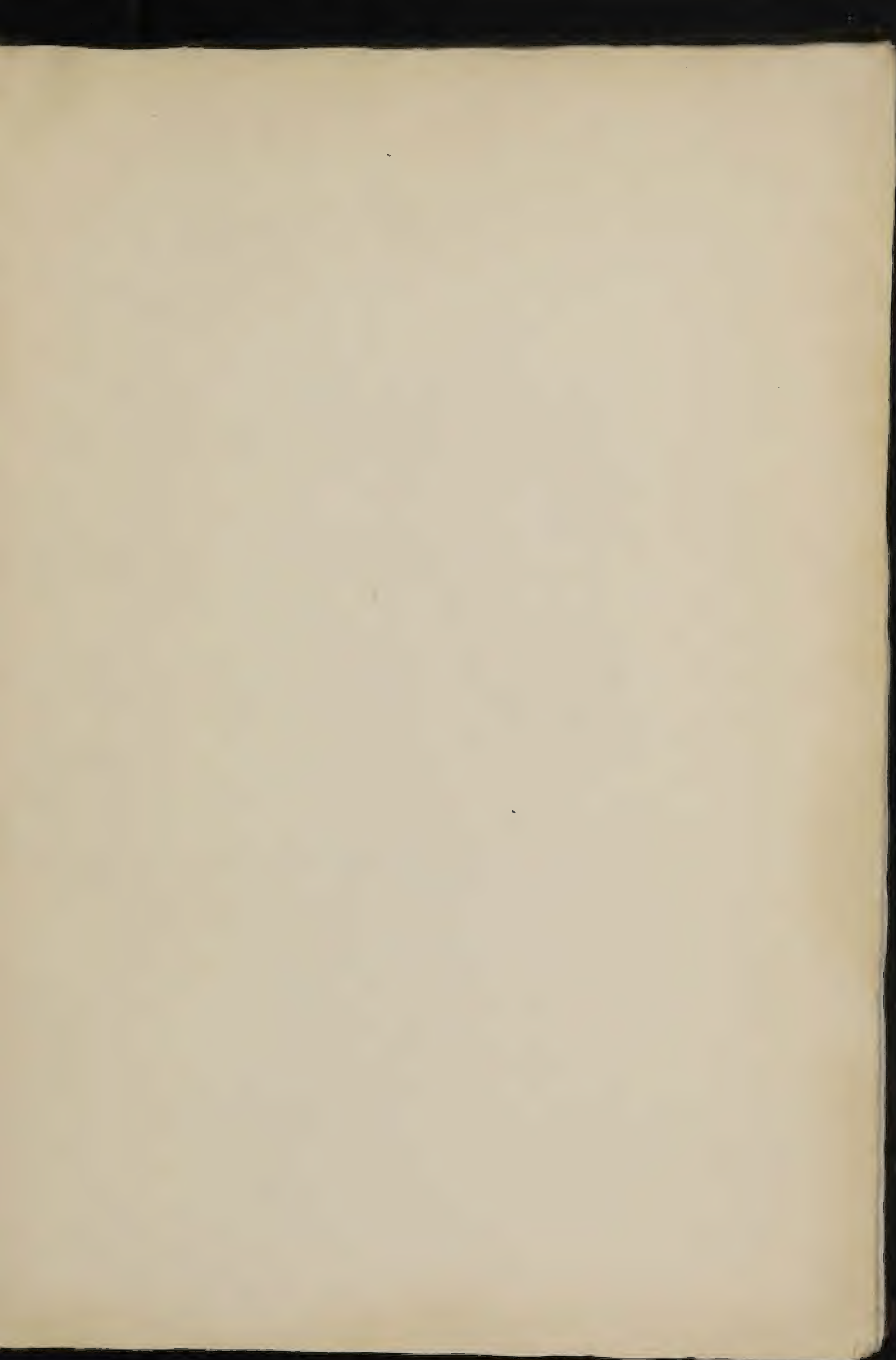
کتبه فقیر [illegible] ولیه [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]







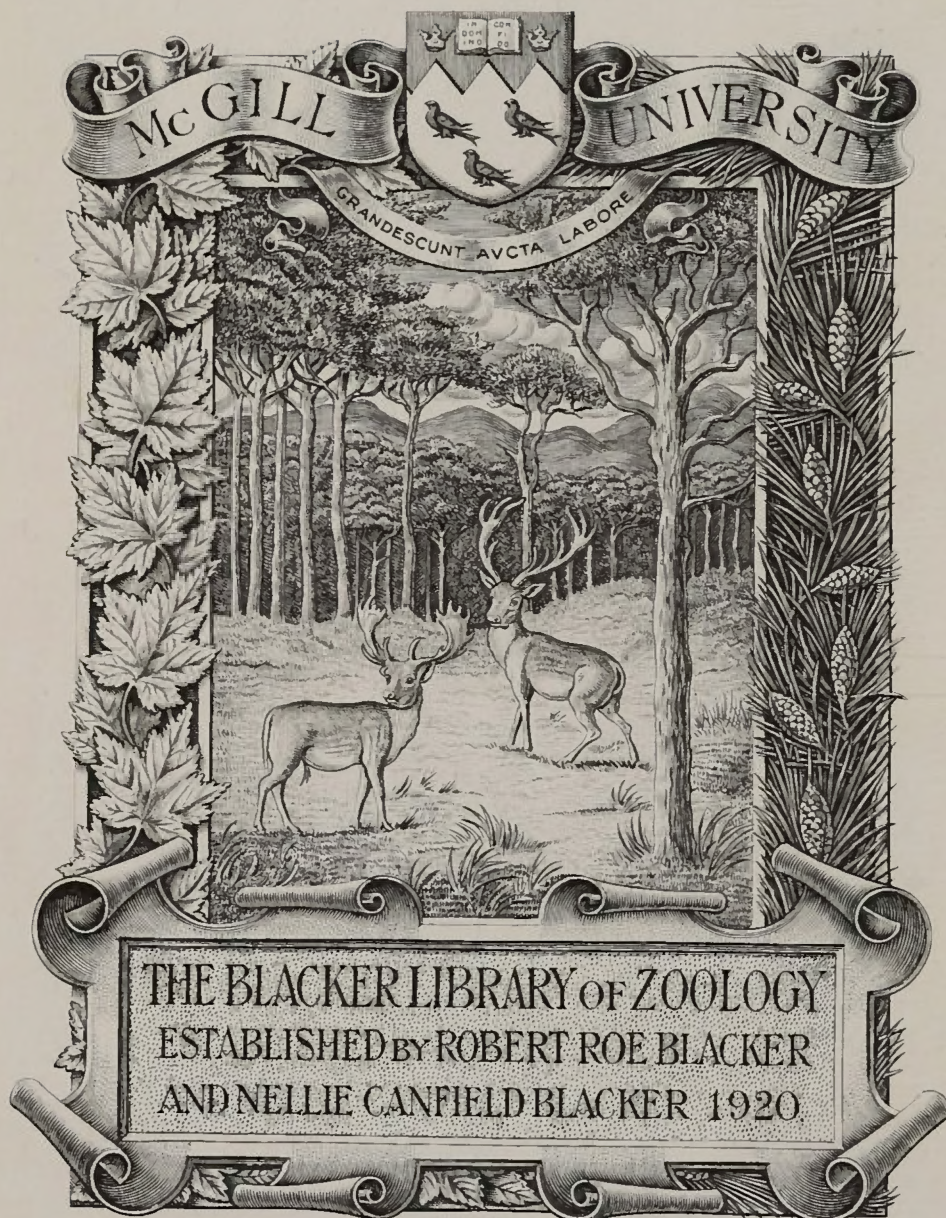
Midmār-i-dānish. Persian MS.

A treatise on the horse, its diseases, their treatment, on amulets for horses, etc., in Persian, by Nizāmu'd-dīn Ahmad, who composed it in 1660, dedicating it to Abbas II of Persia.

A neat copy, dating from the middle of the XVIIIth century. (W. Ivanow.)

Bot. in Shiraz, Persia for the Blocker Library. Oct., 1928 —

You have ~~got~~ another copy of this work. I ~~have~~ purchased this only because it is a neat and nice MS., different from the ~~contrary to those~~ worm-eaten Indian copies. In my former notes you will ~~may~~ find all the information about this work). [W. I.]


McGILL UNIVERSITY
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER 1920.
W.P.B. 1922